

Identifying Key Processes of Transformative Environmental Governance¹

Amirali Boroumand

PhD Student in Environmental Planning, Department of Environmental Planning, Management, and HSE, Graduate Faculty of Environment, University of Tehran, Tehran, Iran.

Mohammad Javad Amiri²

Associate Professor, Department of Disaster Engineering, Education, and Environmental Systems, Graduate Faculty of Environment, University of Tehran, Tehran, Iran.

Esmail Salehi

Professor, Department of Environmental Planning, Management, and HSE, Graduate Faculty of Environment, University of Tehran, Tehran, Iran.

Abstract

In the face of contemporary environmental crises, the discourse of transformative environmental governance has emerged as an interdisciplinary and future-oriented approach. Adopting a qualitative–exploratory methodology, this study seeks to examine the experiences and understandings of key environmental governance actors in Tehran Province, with a particular focus on identifying pathways of transformation within this domain. Data were collected through 28 in-depth semi-structured interviews with stakeholders from governmental, private, civil, and academic sectors. The data were analyzed using discourse analysis and qualitative content analysis methods. The principal innovation of this study lies in the development and presentation of an integrated analytical-explanatory model of transformative environmental governance. By synthesizing insights from the schools of social-ecological resilience, socio-technical transitions, environmental justice, and new institutionalism, the model provides a context-sensitive and localized framework for understanding the complex dynamics of change within Iran's governance system. The findings—derived from the integration of theoretical foundations and empirical evidence—revealed six interwoven processes that act as core mechanisms driving transformation: (1) cross-sectoral and horizontal networking, (2) social learning and institutional reflexivity, (3) redefinition of environmental discourse, (4) social pressure and civic activism, (5) creative engagement with legal frameworks, and (6) strategic coalition-building. These processes unfold within a dynamic context influenced by various enabling and constraining factors, including institutional distrust,

¹ This article is extracted from the first author's doctoral dissertation conducted at the Graduate Faculty of Environment, University of Tehran, entitled 'Developing a Conceptual Model of Transformative Environmental Governance for Advancing Sustainability with an Emphasis on Social Learning Mechanisms (Case Study: Tehran Province).'

² Corresponding Author, Email: Mjamiri@ut.ac.ir

conflicts of interest, weak intersectoral coordination, cultural resistance, legal gaps, and the risk of superficial alignment. The proposed analytical model elucidates the iterative, feedback-driven, and non-linear nature of environmental governance, emphasizing the interaction among actors, knowledge systems, and institutional mechanisms. Consequently, transformative governance is conceptualized not as a linear or episodic process, but as a reflective and ongoing flow in which social capital, legal capacities, and the synergistic power of alliances are redistributed, thereby enhancing the resilience of reforms. The presented model offers an analytical tool for identifying leverage points, mapping intervention sequences, and anticipating barriers to sustainable governance, while providing a foundation for designing context-sensitive strategies aimed at institutionalizing environmental priorities.

Keywords: Transformative governance; Social learning; Key transformation processes; Discourse analysis; Environmental governance.

شناسایی فرآیندهای کلیدی حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست^۳

امیرعلی برومند (دانشجوی دکترای برنامه‌ریزی محیط‌زیست، گروه برنامه‌ریزی، مدیریت محیط‌زیست و HSE، دانشکده

تحصیلات تکمیلی محیط‌زیست، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

Amirali.boroumand@ut.ac.ir

محمدجواد امیری (دانشیار، گروه مهندسی سوانح، آموزش و سیستم‌های محیط‌زیست، دانشکده تحصیلات تکمیلی

محیط‌زیست، دانشگاه تهران، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

Mjamiri@ut.ac.ir

اسماعیل صالحی (استاد، گروه برنامه‌ریزی، مدیریت محیط‌زیست و HSE، دانشکده تحصیلات تکمیلی محیط‌زیست،

دانشگاه تهران، تهران، ایران)

Tehranssaleh@ut.ac.ir

چکیده

در مواجهه با بحران‌های محیط‌زیستی عصر حاضر، گفتمان «حکمرانی تحول‌آفرین» به‌عنوان رویکردی میان‌رشته‌ای و آینده‌نگر ظهور یافته است. در این پژوهش با اتخاذ رویکردی کیفی-اکتشافی، به واکاوی تجربه‌ها و ادراک کنشگران کلیدی حکمرانی محیط‌زیست در استان تهران پرداخته شد تا مسیرهای تحول در این عرصه شناسایی گردد. داده‌های پژوهش از طریق ۲۸ مصاحبه‌ی عمیق نیمه‌ساختاریافته با ذی‌نفعان حوزه‌های دولتی، خصوصی، مدنی و دانشگاهی گردآوری و به کمک روش‌های تحلیل گفتمان و تحلیل محتوای کیفی بررسی شد. نوآوری اصلی این پژوهش در تدوین و ارائه‌ی یک مدل تحلیلی-تبیینی یکپارچه از حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست نهفته است که با تلفیق بینش‌های مکاتب تاب‌آوری اجتماعی-بوم‌شناختی، گذارهای اجتماعی-فنی، عدالت محیط‌زیستی و نهادگرایی جدید، چارچوبی بومی و زمینه‌مند برای درک پویایی‌های پیچیده‌ی تغییر در نظام حکمرانی ایران ارائه می‌دهد. یافته‌های حاصل از تلفیق مبانی نظری و شواهد میدانی، نشان داد شش فرآیند درهم‌تنیده شامل «شبکه‌سازی میان‌بخشی و افقی»، «یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی»، «بازتعریف گفتمان محیط‌زیستی»، «فشار اجتماعی و کنشگری مدنی»، «مواجهه خلاقانه با قانون» و «ائتلاف‌سازی راهبردی»، به‌عنوان مکانیزم‌های محوری برانگیزاننده‌ی تحول عمل می‌کنند. این فرآیندها در بستری پویا و متأثر از محرک‌ها و موانع زمینه‌ای از جمله بی‌اعتمادی نهادی، تعارض منافع، ضعف هماهنگی بین‌بخشی، مقاومت فرهنگی، شکاف‌های قانونی و خطر هم‌پیوندی سطحی شکل می‌گیرند. مدل پیشنهادی پژوهش، ماهیت تکرارشونده، بازخوردی و غیرخطی حکمرانی محیط‌زیست را آشکار ساخته و بر تعامل میان کنشگران، سامانه‌های دانشی و سازوکارهای نهادی تأکید می‌ورزد. در نتیجه، حکمرانی تحول‌آفرین نه یک فرآیند مقطعی یا خطی، بلکه جریانی بازاندیشانه و مستمر است که در آن سرمایه‌ی اجتماعی، ظرفیت‌های حقوقی و هم‌افزایی ائتلافی قدرت بازتوزیع شده و تاب‌آوری اصلاحات تقویت می‌شود. مدل ارائه‌شده، ابزاری تحلیلی برای شناسایی نقاط اهرمی، ترسیم

^۳ این مقاله برگرفته از رساله‌ی دکتری نویسنده‌ی اول در دانشکده تحصیلات تکمیلی محیط‌زیست دانشگاه تهران با عنوان «ارائه مدل مفهومی حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست در راستای ارتقا پایداری با تأکید بر مکانیسم‌های یادگیری اجتماعی (مطالعه موردی: استان تهران)» است.

توالی مداخلات و پیش‌بینی موانع تحقق حکمرانی پایدار فراهم می‌آورد و مبنایی برای طراحی راهبردهای حساس به بستر بومی در جهت نهادینه‌سازی اولویت‌های محیط‌زیستی ایجاد می‌کند.

کلمات کلیدی: حکمرانی تحول‌آفرین، یادگیری اجتماعی، فرآیندهای کلیدی تحول، تحلیل گفتمان، حکمرانی محیط‌زیست.

۱. مقدمه

بحران‌های محیط‌زیستی معاصر نظیر تغییرات اقلیمی، بحران آب، کمبود انرژی، آلودگی هوا و نابودی تنوع زیستی، الگوهای سنتی سیاست‌گذاری، مدیریت و برنامه‌ریزی محیط‌زیست و منابع طبیعی را به چالش کشیده‌اند (دبراه^۴ و همکاران، بیرمن^۵، ۲۰۲۲؛ آوووموم^۶ و همکاران، ۲۰۲۴؛ آوواد^۷ و همکاران، ۲۰۲۴). این بحران‌ها ماهیتاً چندوجهی و میان‌بخشی هستند و پاسخ به آن‌ها مستلزم گذار از پارادایم‌های برنامه‌ریزی سنتی به الگوهای یادگیرنده و مشارکتی است (راهمن^۸ و همکاران، ۲۰۲۵؛ وو^۹ و همکاران، ۲۰۲۵؛ ابو افی فی^{۱۰} و همکاران، ۲۰۲۵). پاسخ به این بحران‌ها نیازمند تغییرات بنیادین در سطح سیاست‌ها، نهادها و کنشگران مربوطه است؛ چراکه اصلاحات تدریجی یا سیاست‌های بخشی توانایی پاسخگویی به عمق و پیچیدگی مسائل محیط‌زیستی را ندارند (بارک^{۱۱} و همکاران، ۲۰۲۱؛ چو^{۱۲} و همکاران، ۲۰۲۲). در این راستا، گفتمان «حکمرانی تحول‌آفرین»^{۱۳} به‌عنوان رویکردی نوین در ادبیات حکمرانی محیط‌زیست ظهور کرده است. این گفتمان بر این فرض استوار است که تحول واقعی نه از مسیر بهبود کارایی اداری، بلکه از رهگذر بازاندیشی نهادی، بازتعریف گفتمان‌های مسلط و ایجاد سازوکارهای تعاملی نوین حاصل می‌شود. از این منظر، حکمرانی محیط‌زیست فرآیندی تکاملی و بازاندیشانه تلقی می‌شود که در آن هم‌افزایی میان بازیگران متنوع و ظرفیت‌های دانشی-اجتماعی اهمیت حیاتی می‌یابد (اوجها^{۱۴} و

^۴ Debrah

^۵ Biermann

^۶ Awewomom

^۷ Olawade

^۸ Rahman

^۹ Vu

^{۱۰} Abu Afifa

^{۱۱} Bark

^{۱۲} Chu

^{۱۳} Transformative Governance

^{۱۴} Ojha

همکاران، ۲۰۲۲).

مفهوم حکمرانی تحول‌آفرین نخستین بار در پیوند با چالش‌های اقلیمی و بحران‌های بوم‌شناختی مطرح شد و به تدریج به حوزه‌های مختلف سیاست‌گذاری محیط‌زیست تعمیم یافت. پژوهشگران این حوزه همچون اوبرین^{۱۵} (۲۰۱۲)، چافین^{۱۶} و همکاران (۲۰۱۶) و اسکنس^{۱۷} و همکاران (۲۰۲۰) حکمرانی تحول‌آفرین را به‌عنوان سازوکاری برای عبور از نارسایی‌های حکمرانی تطبیقی و تقویتی معرفی کردند. این رویکرد بر نوآوری نهادی، شبکه‌سازی میان‌بخشی، یادگیری اجتماعی و تاب‌آوری سیستم‌های تصمیم‌گیری تأکید دارد و در عین حال در ادبیات حکمرانی چندسطحی و شبکه‌ای، ابزاری برای غلبه بر پیچیدگی و ناهمگونی روابط میان بازیگران تلقی می‌شود (ردایی و همکاران، ۱۴۰۱؛ مارکوف^{۱۸}؛ ۲۰۱۶).

مطالعات پیشین نیاز به تحول در حکمرانی را حاصل «جهانی‌شدن»^{۱۹} (بیرمن و پاتبرگ^{۲۰}، ۲۰۰۸)، «سیاست و منازعات»^{۲۱} (کارریم^{۲۲}، ۲۰۰۹؛ کاشوان^{۲۳}، ۲۰۱۷)، «عاملیت بازیگران خاص»^{۲۴} (اوتو^{۲۵} و همکاران، ۲۰۲۰؛ استآرت^{۲۶} و همکاران، ۲۰۲۰)، «جنبش‌های اجتماعی»^{۲۷} (اسمیت^{۲۸} و همکاران، ۲۰۱۶)، «گذارهای اجتماعی-فنی چندوجهی»^{۲۹} (گریل و

^{۱۵} O'Brien

^{۱۶} Chaffin

^{۱۷} Scoones

^{۱۸} Markoff

^{۱۹} Globalization

^{۲۰} Biermann & Pattberg

^{۲۱} Politics and conflict

^{۲۲} Karriem

^{۲۳} Kashwan

^{۲۴} The agency of specific actors

^{۲۵} Otto

^{۲۶} Stuart

^{۲۷} Social movements

^{۲۸} Smith

^{۲۹} Multi-dimensional socio-technical transitions

کمپ^{۳۰}، ۲۰۰۶؛ جیلز^{۳۱}، ۲۰۱۹) و «بحران‌ها در سیستم‌های اجتماعی-بوم‌شناختی»^{۳۲} (چافین و همکاران، ۲۰۱۶) دانسته‌اند. با وجود این، فهم علمی از سازوکارهای درونی و پویایی‌های «چگونگی» وقوع تحول همچنان محدود و ناقص باقی مانده است (فازی^{۳۳} و همکاران، ۲۰۱۸؛ بلیس^{۳۴} و همکاران، ۲۰۱۸؛ نایتینگال^{۳۵} و همکاران، ۲۰۲۰).

پیشینه تجربی حکمرانی تحول‌آفرین نشان می‌دهد که تحقق آن در بسترهای گوناگون نیازمند شناسایی فرآیندهای کلیدی و شتاب‌دهنده‌های تحول است. برای مثال، مطالعه چافین و همکاران (۲۰۱۶) بر نقش شبکه‌های میان‌بخشی در عبور از بحران‌های محیط‌زیستی در بافت و بستر غربی تأکید کرد، در حالی که بسیاری از پژوهش‌های دیگر به اهمیت ظرفیت‌سازی نهادی و بازاندیشی در قوانین و مقررات پرداختند. در کشورهای در حال توسعه، تحقیقات کمتر اما قابل توجهی انجام شده که نشان می‌دهد ضعف اعتماد نهادی، محدودیت منابع دانشی و تعارض منافع بازیگران، موانع اصلی تحقق حکمرانی تحول‌آفرین است. با این حال، هنوز درک جامعی از چگونگی تکوین و تعامل فرآیندهای محوری در این کشورها و مناطق به دست نیامده است (اوجها^{۳۶}، ۲۰۱۳؛ استرهبیم^{۳۷}، ۲۰۱۵؛ اوجها، ۲۰۲۲).

در ایران، استان تهران، به‌منزله‌ی یکی از کانون‌های بحرانی و تراکم‌یافته‌ی ناپایداری محیط‌زیستی، تجسمی عینی از کشاکش میان منطق رشد اقتصادی شتابان، اقتضائات مدیریت پایدار سرزمین و الزامات حفاظت محیط‌زیست است. در این پهنه وابستگی متقابل اما ناهماهنگ سامانه‌های اقتصادی، سیاسی و بوم‌شناختی، زمینه‌ساز شکل‌گیری مجموعه‌ای از بحران‌های درهم‌تنیده از جمله آلودگی مزمن هوا، افت مستمر آب‌های زیرزمینی و زوال زیست‌بوم‌های طبیعی شده است؛ بحران‌هایی که درواقع برآمده از نارسایی‌های ساختاری و ضعف ظرفیت‌های نهادی در سطوح سیاست‌گذاری، اجرا و نظارت‌اند. ناکارآمدی سازوکارهای حکمرانی موجود - از ناهماهنگی میان دستگاه‌های متولی تا فقدان چشم‌انداز میان‌بخشی و دانش‌محور در تصمیم‌سازی - بار دیگر ضرورت بازاندیشی در بنیان‌های مدل حکمرانی محیط‌زیست را برجسته ساخته است. در چنین بافت نهادی-گفتمانی متکثر و چندسطحی، تعدد ساختارها، برنامه‌ها و مقررات نه تنها به هم‌افزایی و انسجام منجر نشده، بلکه موجب تراکم بوروکراتیک، تزاخم نهادی و پراکندگی مسئولیت‌ها گردیده است؛ پدیده‌ای که به گفته‌ی پژوهشگران (شعبانی و همکاران، ۱۳۹۸؛ خندان و سبجانی، ۱۴۰۰؛ بشیری و همکاران، ۱۴۰۰؛ جیرودی و همکاران، ۱۴۰۱) یکی از موانع اصلی تحقق

^{۳۰} Geels & Kemp

^{۳۱} Geels

^{۳۲} Crises in social-ecological systems

^{۳۳} Fazey

^{۳۴} Blythe

^{۳۵} Nightingale

^{۳۶} Ojha

^{۳۷} Straßheim

حکمرانی یکپارچه محیط‌زیست در ایران محسوب می‌شود. از این رو، پرسش بنیادی و چالش‌برانگیز آن است که در دل چنین میدان پیچیده و سیال حکمرانی، کدام فرایندها می‌توانند نقش محرک‌های تحول‌آفرین را ایفا کنند و چگونه می‌توان از رهگذر آن‌ها، بر لایه‌های عمیق‌تر موانع نهادی، فرهنگی و حقوقی فائق آمد؟

اگرچه ادبیات بین‌المللی به‌طور نسبی فرایندهایی همچون یادگیری اجتماعی، ائتلاف‌سازی راهبردی و بازتعریف گفتمان‌ها را به‌عنوان عناصر کلیدی تحول معرفی کرده است (چافین و همکاران، ۲۰۱۶)، اما در بستر ایران، شناسایی و تحلیل این فرایندها به‌صورت سامان‌مند صورت نگرفته است. شکاف دانشی موجود نه‌تنها در سطح توصیف عناصر کلیدی، بلکه در فهم تعاملات پیچیده میان آن‌ها و شرایط بومی ظهور و بروز آن‌ها نیز مشاهده می‌شود. این خلأ دانشی موجب می‌شود سیاست‌گذاران و کنشگران محیط‌زیست در طراحی راهبردها و مداخلات تحول‌آفرین، فاقد ابزار تحلیلی برای شناسایی نقاط اهرمی و توالی اقدامات مؤثر باشند. بنابراین، نیاز به پژوهش‌هایی وجود دارد که ضمن اتکا بر مبانی نظری، از دل تجارب میدانی و گفتمان کنشگران، فرایندهای مولد تحول را شناسایی و صورت‌بندی کنند.

ضرورت انجام این تحقیق در چند سطح توجیه‌پذیر است. نخست، از منظر علمی، پژوهش حاضر می‌کوشد با تلفیق نظریه‌های حکمرانی خوب (اوگانکان^{۳۸}، ۲۰۲۲؛ سافدار^{۳۹} و همکاران، ۲۰۲۲؛ ال کزازی^{۴۰} و همکاران، ۲۰۲۲) و تجارب بومی، مدلی تحلیلی برای شناسایی فرایندهای کلیدی تحول ارائه دهد. دوم، از منظر سیاست‌گذاری، یافته‌های تحقیق می‌تواند ابزاری کاربردی برای نهادهای تصمیم‌گیر در طراحی مداخلات تحول‌آفرین و تقویت تاب‌آوری نهادی فراهم آورد. سوم، از منظر اجتماعی، تحلیل نقش یادگیری اجتماعی، شبکه‌سازی و ائتلاف‌سازی در تقویت سرمایه اجتماعی و بازتوزیع قدرت میان کنشگران محیط‌زیست می‌تواند بر شکل‌گیری حکمرانی مشارکتی و پایدار اثرگذار باشد. در نهایت، این تحقیق پاسخی به ضرورت بومی‌سازی گفتمان حکمرانی تحول‌آفرین در ایران و تطبیق آن با شرایط فرهنگی و نهادی کشور است.

۲. پیشینه پژوهش

ادبیات حکمرانی محیط‌زیست در دهه‌های اخیر شاهد دگرگونی‌های چشمگیری بوده است. در حالی که رویکردهای دولت‌محور و سلسله‌مراتبی در نیمه دوم قرن بیستم به‌عنوان الگوی مسلط مدیریت منابع طبیعی شناخته می‌شدند، ظهور بحران‌های محیط‌زیستی نوین مانند تغییرات اقلیمی، تنزل اکوسیستم‌ها و تعارضات میان ذی‌نفعان، ناکارآمدی الگوهای خطی و کنترل‌گرایانه را آشکار ساخت (چافین و همکاران، ۲۰۱۴). در نتیجه، پژوهشگران به بازاندیشی در مبانی نظری و پارادایمی حکمرانی پرداختند تا از منطق کنترل به‌سوی منطق تحول، سازگاری و یادگیری جمعی حرکت کنند. در پاسخ به این شرایط، گفتمان «حکمرانی تحول‌آفرین» پدیدار شد که به‌جای اصلاحات تدریجی، بر بازاندیشی و بازسازی ساختارهای نهادی، قواعد

^{۳۸} Ogunkan

^{۳۹} Safdar

^{۴۰} El Kezazy

حکمرانی و روابط میان بازیگران تأکید می‌کند.

گفتمان «حکمرانی تحول‌آفرین» ریشه در مجموعه‌ای از نظریه‌های میان‌رشته‌ای دارد که هر یک بعدی خاص از پیچیدگی‌های اجتماعی-بوم‌شناختی، یادگیری جمعی و گذار سیستمی را برجسته می‌سازند. در این میان، شش نظریه کلیدی عبارت‌اند از نظریه تاب‌آوری اجتماعی-بوم‌شناختی^{۴۱}، مدیریت و حکمرانی تطبیقی^{۴۲}، یادگیری اجتماعی^{۴۳}، گذار پایداری^{۴۴}، عدالت محیط‌زیستی^{۴۵} و نهادگرایی جدید در پیوند با حکمرانی شبکه‌ای^{۴۶}. ترکیب این نظریه‌ها، بنیان معرفتی حکمرانی تحول‌آفرین را شکل می‌دهد و چارچوبی تحلیلی برای شناسایی فرآیندهای کلیدی تحول در سامانه‌های اجتماعی-بوم‌شناختی فراهم می‌سازد.

نظریه تاب‌آوری اجتماعی-بوم‌شناختی به‌عنوان نقطه عزیمت معرفتی، سامانه‌های انسانی و طبیعی را به‌مثابه سیستم‌های پیچیده سازگار معرفی می‌کند (هولینگ^{۴۷}، ۱۹۷۳؛ فولکه^{۴۸} و همکاران، ۲۰۱۰). این نظریه بر چرخه‌های تطبیق‌پذیری، آستانه‌های بحرانی و ظرفیت دگردیسی تأکید دارد و معتقد است که پایداری در شرایط تغییرات شتابان تنها زمانی امکان‌پذیر است که سیستم‌ها قادر به خودسازمان‌دهی و بازآفرینی ساختارهای بنیادی باشند. در چارچوب حکمرانی تحول‌آفرین، این نظریه بستر مفهومی لازم برای درک چرایی و چگونگی عبور جوامع از وضعیت‌های ناپایدار و ورود به مسیرهای جدید توسعه پایدار را فراهم می‌آورد. بدین ترتیب، تاب‌آوری به‌عنوان پیش‌شرط تحول نهادی و اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. افزون بر این، مفهوم ظرفیت دگردیسی در نظریه تاب‌آوری، با هسته‌ی تحول‌آفرینی حکمرانی پیوند مستقیم دارد؛ چرا که دلالت بر توان جامعه برای بازتعریف قواعد و نهادها در مواجهه با بحران دارد (واکر^{۴۹} و همکاران، ۲۰۰۴).

^{۴۱} Social-Ecological Resilience Theory

^{۴۲} Adaptive management and governance

^{۴۳} Social learning

^{۴۴} Sustainability transitions

^{۴۵} Environmental justice

^{۴۶} New institutionalism in the context of network governance

^{۴۷} Holling

^{۴۸} Folke

^{۴۹} Walker

مدیریت تطبیقی^{۵۰} (والترز^{۵۱}، ۱۹۸۶) و حکمرانی تطبیقی^{۵۲} (فولکه^{۵۳} و همکاران، ۲۰۰۵) مکمل نظریه تاب‌آوری‌اند و بُعد اجرایی و رویه‌ای آن را تقویت می‌کنند. این نظریه‌ها فرض را بر این می‌گذارند که عدم قطعیت یک ویژگی ذاتی سامانه‌های اجتماعی-بوم‌شناختی است و سیاست‌گذاری باید بر اساس چرخه یادگیری مستمر، آزمایش سیاستی و بازخورد نهادی طراحی شود. در این چارچوب، خط‌مشی‌های محیط‌زیستی نه به‌صورت ایستا، بلکه به‌عنوان فرآیندهای یادگیرنده تعریف می‌شوند که از تجربه، خطا و بازخورد می‌آموزند. حکمرانی تحول‌آفرین، با وام‌گیری از این سنت فکری، بر طراحی سازوکارهایی تأکید دارد که قادر باشند قواعد حکمرانی را به‌طور پویا بازتولید کنند. اهمیت این نظریه در آن است که تحول نه به‌مثابه جهشی ناگهانی، بلکه به‌عنوان فرایند تدریجی یادگیری از شکست‌ها و بازاندیشی در طراحی نهادی تبیین می‌شود. در واقع، حکمرانی تطبیقی بستر اجرایی تحقق تاب‌آوری نهادی و یادگیری اجتماعی را در سطح سیاستی فراهم می‌کند.

یادگیری اجتماعی (باندورا و والترز^{۵۴}، ۱۹۷۷؛ پاهل و وستل^{۵۵}، ۲۰۰۹) بعد دیگری از حکمرانی تحول‌آفرین را روشن می‌سازد. این نظریه بر فرآیندهای تعاملی و بین‌الذهانی میان بازیگران تأکید دارد و نشان می‌دهد که تغییرات پایدار زمانی رخ می‌دهند که ذی‌نفعان مختلف از طریق گفت‌وگوی بازتابی، هم‌اندیشی و بازتعریف مسائل به درک مشترک و هنجارهای جدید برسند. اهمیت این نظریه در حکمرانی تحول‌آفرین در آن است که یادگیری اجتماعی نه صرفاً انتقال اطلاعات، بلکه «بازآفرینی معانی» و «بازسازی روابط قدرت» است که امکان‌گذار به‌نظم‌های نوین حکمرانی را فراهم می‌سازد. در نتیجه، یادگیری اجتماعی موتور محرک تغییر نهادی و فرهنگی تلقی می‌شود. افزون بر آن، این نظریه ابعاد هنجاری و شناختی تحول را پوشش می‌دهد و به شکل‌گیری سرمایه اجتماعی و اعتماد میان‌بازیگری کمک می‌کند (رید^{۵۶} و همکاران، ۲۰۱۰).

نظریه گذار پایداری، به‌ویژه در رویکرد چندسطحی (گیلز و اسکات^{۵۷}، ۲۰۰۷)، چارچوبی تحلیلی برای فهم تغییرات سیستمی در حوزه‌های اجتماعی-فنی فراهم می‌کند. این نظریه تعامل میان سه سطح موقعیت نوآوری‌های رادیکال، رژیم (ساختار تثبیت‌شده) و چشم‌انداز کلان (روندهای جهانی و نیروهای ساختاری) را توضیح می‌دهد. در چارچوب حکمرانی تحول‌آفرین، این نظریه بیان می‌کند تحول زمانی رخ می‌دهد که فشارهای کلان و شکست رژیم‌ها با نوآوری‌های محلی هم‌زمان شوند و مسیرهای جدید حکمرانی شکل بگیرند. از این‌رو، گذار پایداری منطق تغییرات ساختاری و امکان عبور از

^{۵۰} Adaptive Management

^{۵۱} Walters

^{۵۲} Adaptive Governance

^{۵۳} Folke

^{۵۴} Bandura & Walters

^{۵۵} Pahl-Wostl

^{۵۶} Reed

^{۵۷} Geels & Schot

قفل‌شدگی نهادی و فناورانه را تشریح می‌کند. به‌ویژه در زمینه حکمرانی محیط‌زیست، این نظریه نشان می‌دهد چگونه نهادهای موجود می‌توانند با پذیرش نوآوری‌های محلی و اجتماعی، به سمت الگوهای یادگیرنده تحول‌پذیر حرکت کنند.

عدالت محیط‌زیستی (بالارد^{۵۸}، ۲۰۱۸) بعد هنجاری حکمرانی تحول‌آفرین را تشکیل می‌دهد و بر ضرورت توزیع عادلانه هزینه‌ها و منافع محیط‌زیستی و تضمین مشارکت برابر همه گروه‌ها در فرآیند تصمیم‌گیری تأکید دارد. این نظریه یادآور می‌شود که هرگونه تحول در حکمرانی بدون در نظر گرفتن عدالت، فاقد مشروعیت اجتماعی خواهد بود و در نهایت با مقاومت گروه‌های محروم مواجه می‌شود. در حکمرانی تحول‌آفرین، عدالت محیط‌زیستی نه تنها به‌عنوان الزام اخلاقی، بلکه به‌عنوان شرط بقا و دوام سیاست‌های تحولی مطرح می‌شود. بدین ترتیب، عدالت به‌عنوان زیرساخت مشروعیت‌بخش تحول نهادی عمل می‌کند و پیوند میان ارزش‌ها و سازوکارهای اجرایی را برقرار می‌سازد.

نهادگرایی جدید (نورث^{۵۹}، ۱۹۹۰) و حکمرانی شبکه‌ای (رهودز^{۶۰}، ۱۹۹۶) چارچوب نهادی و سازمانی تحول را توضیح می‌دهند. نهادگرایی جدید تأکید دارد که قواعد رسمی، هنجارهای غیررسمی و ساختارهای نهادی، الگوی رفتارها و تعاملات را تعیین می‌کنند و بنابراین هرگونه تحول مستلزم بازمهندسی قواعد نهادی است. در مقابل، حکمرانی شبکه‌ای بر این فرض استوار است که در جهان چندبازیگری و پیچیده، دولت دیگر قادر به کنترل یک‌جانبه نیست و حکمرانی در قالب شبکه‌های افقی میان دولت، بخش خصوصی، جامعه مدنی و نهادهای علمی تحقق می‌یابد. در نتیجه، حکمرانی تحول‌آفرین با تلفیق این دو دیدگاه، به دنبال طراحی سازوکارهایی است که تغییر نهادی، اعتماد بین‌بخشی و یادگیری میان‌سطوحی را امکان‌پذیر سازد.

ترکیب این شش نظریه نشان می‌دهد که حکمرانی تحول‌آفرین بر بنیان یک دستگاه معرفتی چندبعدی استوار است: تاب‌آوری بعد سازگاری و دگردیسی، مدیریت تطبیقی بعد رویه‌ای، یادگیری اجتماعی بعد تعاملی، گذار پایداری بعد ساختاری، عدالت محیط‌زیستی بعد هنجاری و نهادگرایی جدید همراه با حکمرانی شبکه‌ای بعد نهادی و سازمانی تحول را روشن می‌سازند. با این حال، مرور ادبیات نشان می‌دهد که هنوز شکاف نظری مهمی وجود دارد: این نظریه‌ها غالباً به‌صورت منفرد و در سطح مفهومی به کار رفته‌اند، در حالی که ارتباط میان آن‌ها و فرایندهای واقعی تحول نهادی کمتر تبیین شده است. در نتیجه، بدون یکپارچه‌سازی این بنیان‌ها در چارچوبی تحلیلی، حکمرانی تحول‌آفرین صرفاً در سطح گفتمان باقی می‌ماند و به ابزار سیاست‌گذاری بدل نمی‌شود. بنابراین، ضرورت دارد که با تلفیق این بنیان‌های نظری، فرآیندهای کلیدی تحول در چارچوب حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست به‌طور سامان‌مند شناسایی شوند؛ هدفی که پژوهش حاضر در پی تحقق آن است.

^{۵۸} Bullard

^{۵۹} North

^{۶۰} Rhodes

۳. روش‌شناسی پژوهش

بنابر منابع پایه روش تحقیق (سیلوا^{۶۱} و همکاران، ۲۰۱۵؛ گبر^{۶۲}، ۲۰۲۰؛ کانازاوا^{۶۳}، ۲۰۲۳) رویکرد کیفی-اکتشافی با هدف واکاوی ژرف معانی و برداشت‌های کنشگران اجتماعی و انعکاس آن‌ها در فرآیند سیاست‌گذاری و اجرا به کار گرفته می‌شود. در این رهیافت، به‌جای آزمودن فرضیه‌های از پیش تعریف‌شده، محوریت با کشف الگوها و مفاهیم برخاسته از داده‌ها است. این رویکرد با ماهیت نظریه‌پردازانه پژوهش حاضر - که به دنبال شناسایی فرآیندهای کلیدی حکمرانی تحول‌آفرین است - بیشترین سازگاری را دارد.

افزون بر این، پژوهش کیفی امکان مشاهده تعاملات میان‌رشته‌ای و میان‌بخشی را فراهم می‌سازد و تمرکز خود را نه بر کمی‌سازی، بلکه بر کیفیت و عمق داده‌های به‌دست‌آمده از مصاحبه‌ها قرار می‌دهد. از همین رو در این مطالعه، پارادایم تفسیری-انتقادی انتخاب شد تا فرصت دریافت روایتی کلان از تجربه‌های زیسته مصاحبه‌شوندگان فراهم شود. انتخاب این پارادایم به آن دلیل بود که حکمرانی تحول‌آفرین نه تنها پدیده‌ای ساختاری بلکه یک فرایند معنا ساز و قدرت‌مند در بستر اجتماعی است؛ بنابراین ترکیب نگاه تفسیری (برای فهم معناها) و انتقادی (برای آشکارسازی روابط قدرت) امکان تحلیل عمیق‌تری را فراهم می‌سازد.

پویایی، چندلایگی و زمینه‌محور بودن حکمرانی تحول‌آفرین ایجاب می‌کند رویکردی برگزیده شود که بتواند لایه‌های پنهان معانی و روابط میان قدرت، دانش و عمل را آشکار سازد. در این میان، رهیافت تفسیری پژوهشگر را در متن پدیده قرار داده و او را قادر می‌سازد روایت‌ها و گفتمان‌ها را با حساسیت نظری تحلیل کند، در حالی که رهیافت انتقادی امکان شناسایی ساختارهای بازدارنده و ظرفیت‌های تسهیل‌گر در فرآیند حکمرانی را مهیا می‌کند.

جامعه آماری پژوهش حاضر را کلیه بازیگران اثرگذار در سیاست‌گذاری و حکمرانی محیط‌زیست استان تهران تشکیل دادند. انتخاب مشارکت‌کنندگان به‌صورت هدفمند و با روش گلوله‌برفی صورت گرفت تا افرادی که بیشترین تجربه و شناخت از مسئله را دارند شناسایی شوند. ترکیب متوازن میان نمایندگان بخش دولتی، خصوصی، نهادهای مدنی و دانشگاهی تضمین‌کننده تنوع دیدگاه‌ها و غنای داده‌ها بود. در مجموع، ۲۸ مشارکت‌کننده بر اساس اصل «تنوع نهادی و تجربه زیسته» انتخاب شدند تا بازتاب‌دهنده طیف متنوعی از سطوح و نقش‌های حکمرانی باشند (جدول ۱).

^{۶۱} Silva

^{۶۲} Gaber

^{۶۳} Kanazawa

جدول ۱- مشخصات کلی مصاحبه‌شوندگان پژوهش بر اساس نوع نهاد، جایگاه سازمانی، جنسیت و سابقه فعالیت

محیط‌زیستی

ویژگی	دسته‌بندی	تعداد (نفر)	درصد	توضیح/تفسیر
نوع نهاد	بخش دولتی (ادارات کل، شهرداری، سازمان‌های ملی)	10	35.7	نماینگر سطوح رسمی و اجرایی حکمرانی
	بخش دانشگاهی و پژوهشی	6	21.4	دارای نقش تحلیلی و تولید دانش سیاستی
	نهادهای مدنی و سمن‌ها	7	25.0	فعال در حوزه آگاهی‌بخشی و کنش اجتماعی
	بخش خصوصی و رسانه‌ای	5	17.9	مؤثر در پیوند اقتصاد، فناوری و فرهنگ محیط‌زیستی
جایگاه سازمانی	مدیران ارشد و سیاست‌گذاران	8	28.6	دارای نقش تصمیم‌ساز در سطوح استانی و ملی
	کارشناسان و متخصصان ارشد	12	42.9	دارای دانش تخصصی و تجربه میدانی
	اعضای هیئت علمی و پژوهشگران	5	17.9	تولیدکننده چارچوب‌های مفهومی و تحلیلی
	فعالان مدنی	3	10.6	نقش واسطه‌گری و گفتمان‌سازی عمومی
سابقه فعالیت محیط‌زیستی	کمتر از ۱۰ سال	6	21.4	نسل جدید کارشناسان و فعالان جوان
	۱۰ تا ۲۰ سال	15	53.6	بدنه اصلی مشارکت‌کنندگان
	بیش از ۲۰ سال	7	25.0	مدیران و کارشناسان باسابقه
	میانگین سابقه فعالیت (سال)	—	14.8	نشان‌دهنده عمق تجربه زیسته در حوزه حکمرانی محیط‌زیست
جنسیت	مرد	17	60.7	
	زن	11	39.3	حضور قابل توجه زنان در نقش‌های علمی و مدنی

تحلیل داده‌های جدول ۱ نشان می‌دهد که ترکیب مشارکت‌کنندگان از تنوع نهادی و تجربی بالایی برخوردار بوده است؛ به گونه‌ای که حضور متوازن میان بخش‌های دولتی، مدنی، دانشگاهی و خصوصی امکان بازنمایی چندبعدی از واقعیت حکمرانی محیط‌زیست را فراهم ساخته است. تمرکز نسبی مشارکت‌کنندگان در سطوح کارشناسی و میانی حاکی از دسترسی پژوهش به کنشگران فعال در فرآیندهای اجرایی و سیاست‌گذاری میانی است؛ همان سطوحی که عموماً بستر نوآوری و یادگیری نهادی به شمار می‌آیند. توزیع متعادل جنسیتی و میانگین سابقه بیش از ۱۴ سال نیز نشان می‌دهد که داده‌های گردآوری‌شده از ترکیب تجربه عملی و بینش تحلیلی برخوردارند. در مجموع، این ترکیب متنوع سبب شد تا یافته‌های پژوهش از اتکال‌پذیری بالا و غنای گفتمانی برخوردار بوده و دیدگاه‌های متکثر نسبت به چالش‌ها و ظرفیت‌های تحول در حکمرانی محیط‌زیست استان تهران بازتاب یابد.

برای گردآوری داده‌ها از مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته استفاده شد. در مجموع ۲۸ مصاحبه با سیاست‌گذاران، مدیران اجرایی، کارشناسان و نمایندگان سازمان‌های مردم‌نهاد انجام گرفت. انتخاب این گروه‌ها به دلیل نقش محوری آنان در

تولید دانش، انتقال تجربه و تصمیم‌سازی در حوزه محیط‌زیست صورت پذیرفت. سؤالات مصاحبه به‌گونه‌ای طراحی شدند که هم با چارچوب نظری حکمرانی تحول‌آفرین همخوانی داشته باشند و هم امکان طرح تجربه‌های فردی و بینش‌های مشارکت‌کنندگان را فراهم کنند. پرسش‌ها در سه محور اصلی طراحی شدند: (۱) تجربه‌های زیسته از تغییر نهادی و یادگیری میان‌بخشی، (۲) چالش‌های تحول در حکمرانی و (۳) پیشنهاد‌های کنشگران برای ارتقای یادگیری جمعی. مدت زمان هر مصاحبه بین ۶۰ تا ۹۰ دقیقه بود و تمامی گفت‌وگوها با رضایت افراد ضبط و به‌طور کامل پیاده‌سازی شدند.

پس از پیاده‌سازی، داده‌ها به واحدهای معنایی یا «گویه‌ها» تقسیم شدند و سپس طی سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی سامان‌دهی یافتند. در این فرآیند، کلیدواژه‌های اصلی و مفاهیم نهفته استخراج گردید و شبکه‌ای از معانی مرتبط با یادگیری اجتماعی و حکمرانی تحول‌آفرین شکل گرفت. فرآیند تحلیل داده‌ها با منطق نظریه داده‌بنیاد تطبیقی (استراوس و کوربین^{۶۴}، ۱۹۹۸) هدایت شد تا مفاهیم از دل داده‌ها سربرآورند و با چارچوب نظری تلفیق شوند. تحلیل داده‌ها در چندین مرحله بازبینی شد تا انسجام و صحت مقولات به دست آمده تضمین گردد.

ابزار اصلی تحلیل، تلفیقی از تحلیل گفتمان و تحلیل محتوای کیفی بود که امکان کدگذاری سامان‌مند و مقایسه داده‌ها را فراهم کرد. توجه به زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی و نقش زبان در بیان دیدگاه‌ها اهمیت ویژه‌ای داشت. یادداشت‌های میدانی و بازتاب‌های پژوهشگر نیز به آشکارسازی لایه‌های ضمنی معنا کمک کردند. در کدگذاری، ترکیبی از روش قیاسی (مبتنی بر چارچوب نظری) و استقرایی (برآمده از داده‌ها) به کار رفت. این ترکیب تحلیلی باعث شد مفاهیم برآمده از داده‌ها با مفاهیم نظری (مانند تاب‌آوری، یادگیری اجتماعی و عدالت محیط‌زیستی) هم‌پوشانی یابند و به بازسازی چارچوب نظری پژوهش یاری رسانند.

برای افزایش اعتبار و پایایی داده‌ها از راهبردهای مثلث‌سازی استفاده شد. نخست، تنوع منابع داده‌ای به عنوان نوعی «مثلث‌سازی منبع» موجب افزایش اعتبار بیرونی یافته‌ها شد. دوم، بازخوردگیری از برخی مشارکت‌کنندگان در قالب «بررسی اعضا» دقت تحلیل‌ها را بالا برد. سوم، هم‌سنجی کدگذاری‌ها با نظر پژوهشگر دوم و مرور توسط متخصص مستقل به افزایش پایایی کمک کرد. چهارم، بازاندیشی مستمر پژوهشگر در قالب یادداشت‌های تأملی به کنترل سوگیری احتمالی کمک نمود. همچنین، ارائه توصیف غنی از زمینه‌ها و تجربه‌ها انتقال‌پذیری نتایج به بافت‌های مشابه را ممکن ساخت.

رعایت ملاحظات اخلاقی بخش جدایی‌ناپذیر این پژوهش بود. پیش از شروع مصاحبه‌ها، رضایت آگاهانه از مشارکت‌کنندگان اخذ و به آن‌ها اطمینان داده شد که هویتشان محفوظ می‌ماند. داده‌ها تنها در خدمت اهداف علمی به کار رفتند و افراد اجازه داشتند در هر مرحله همکاری خود را قطع کنند. پژوهشگر نیز کوشید با نگاهی بی‌طرفانه و متعادل، بازنمایی عادلانه‌ای از دیدگاه‌ها ارائه دهد. مطالعه حاضر مطابق با دستورالعمل‌های اصول اخلاقی ای پی ای^{۶۵} (۲۰۲۰) انجام

^{۶۴} Strauss & Corbin

^{۶۵} APA

شد.

از مهم‌ترین محدودیت‌های این پژوهش، حساسیت موضوع حکمرانی محیط‌زیست و تمایل پایین برخی سیاست‌گذاران به بیان شفاف دیدگاه‌هایشان بود که در این زمینه محقق تمام تلاش خود جهت جلب اعتماد مصاحبه‌شوندگان و ایجاد فضایی امن و به دور از هر گونه قضاوت یا نگرانی را مبذول داشت. همچنین، دشواری دسترسی به برخی کنشگران فرایند جمع‌آوری داده‌ها را زمان‌بر کرد. علاوه بر این، احتمال اثرگذاری پیش‌فرض‌های پژوهشگر در کدگذاری داده‌ها وجود داشت که با بازبینی همکاران و استفاده از یادداشت‌های تأملی تا حدی برطرف شد. این محدودیت‌ها اگرچه بر دامنه داده‌ها اثرگذار بودند، اما با به‌کارگیری مثلث‌سازی و بررسی اعضا، اثر آن‌ها به حداقل رسید و اعتبار تحلیلی حفظ شد.

۴. یافته‌های پژوهش

برای روشن‌تر کردن منطق استخراج فرآیندهای کلیدی مولد تحول در چارچوب حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست، فرایند کدگذاری داده‌ها در سه مرحله انجام شد: باز، بسته و محوری. ابتدا داده‌های حاصل از ۲۸ مصاحبه میدانی با کنشگران استان تهران در قالب کدهای باز شناسایی شدند که طیف گسترده‌ای از مضامین مرتبط با حکمرانی محیط‌زیست را پوشش می‌دادند. سپس این مضامین مشابه در قالب کدهای بسته دسته‌بندی و تلخیص شدند تا پراکندگی مفهومی کاهش و شفافیت تحلیل افزایش یابد. در مرحله نهایی، با تلفیق این دسته‌ها، شش کد محوری یا فرآیندهای کلیدی تحول به‌عنوان هسته‌های تحلیلی اصلی استخراج شدند.

این شش فرآیند عبارت بودند از «بازتعریف مفاهیم و تحول گفتمانی»، «شبکه‌سازی افقی و بین‌بخشی»، «استفاده خلاقانه از خلأها و تناقضات قانونی»، «اعمال فشار اجتماعی و رسانه‌ای سازمان‌یافته»، «یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی» و «ائتلاف‌سازی راهبردی میان کنشگران دولتی و غیردولتی».

برای افزایش شفافیت روش‌شناختی، جدول ۲ مسیر سه‌مرحله‌ای کدگذاری و گذار از داده‌های خام به چارچوب تحلیلی را همراه با نمونه‌ای از کدهای اولیه، کدهای بسته و کدهای محوری نشان می‌دهد.

جدول ۲- کدگذاری سه مرحله‌ای داده‌ها جهت استخراج فرآیندهای کلیدی تحول (خلاصه شده)^{۶۶}

^{۶۶} فهرست کامل کدها در فایل پیوست موجود است.

کدهای باز	کدهای بسته	کدهای محوری (فرآیندها)
بازتعریف گفتگومانی، تحول در ادراک مفاهیم محیط‌زیست، تحولات نهادی و معرفت‌شناختی، حکمرانی سنتی و تغییر روایت‌های مسلط در مدیریت محیط‌زیست، تغییر زبان و گفت‌وگو محیط‌زیست ایران، تولید و بازتولید معانی محیط‌زیست و توسعه، مسئولیت اخلاقی، حفاظت در برابر توسعه، تولید گفت‌وگو کنشگرانه محیط‌زیست، تغییر پارادایم حکمرانی محیط‌زیستی و ...	تحول گفت‌وگو نظری محیط‌زیست، تحول در ادراک نهادهای محیط‌زیست، دگرگونی ادراک اجتماعی ذی‌نفعان از مسائل، خوانش فرهنگی چالش‌های محیط‌زیستی و ...	فرآیند اول- بازتعریف مفاهیم و تحول گفتگومانی محیط‌زیست
شبکه‌سازی افقی، شبکه‌سازی بین‌بخشی، حکمرانی چندسطحی، هم‌افزایی نهادی، مشارکت ذی‌نفعان، شراکت عمومی-خصوصی، سازمان‌های مردم‌نهاد، ظرفیت‌سازی نهادی، اعتماد نهادی، شفافیت شبکه‌ای، یادگیری جمعی، هم‌آفرینی سیاست، هم‌کاری بین‌سازمانی، حاکمیت شبکه‌ای، حکمروایی مشارکتی، هماهنگی بین‌بخشی، پیوند فرابخشی و ...	حکمرانی شبکه‌ای، حکمرانی چندسطحی، مشارکت ذی‌نفعان، هم‌افزایی نهادی، مدیریت مشارکتی، توانمندسازی و قدرت‌بخشی کنشگران محلی، سازمان‌های مردم‌نهاد، جامعه مدنی و ...	فرآیند دوم- شبکه‌سازی افقی و بین‌بخشی
خلأ/ابهام/سکوت/تعطیل قانونی، تعارض مقررات، تناقض نهادی، پراکندگی قوانین، نبود ضمانت اجرا، تداخل صلاحیت‌ها، گریزگاه‌های حقوقی، نوآوری حقوقی، اصلاح نهادی و بازاندیشی در حکمرانی، خلاقیت سیاسی، تفسیر نو از قانون، بازطراحی نهادی، انعطاف حقوقی، ظرفیت‌سازی حقوقی، بازسازی هنجاری، انطباق‌پذیری قانونی، حقوق بین‌نسلی و ...	خلأها و ابهام‌های قانونی، فرصت‌های اصلاح و نوآوری قوانین و مقررات محیط‌زیستی، عدالت و مشروعیت محیط‌زیستی، تعامل سطوح مختلف حکمرانی و ...	فرآیند سوم- استفاده خلاقانه از خلأها و تناقضات قانونی
جنبش‌های محیط‌زیستی، اعتراض سبز، بسیج اجتماعی برای محیط‌زیست، کارزار حفاظت از منابع طبیعی، مطالبه‌گری محیط‌زیستی، عدالت محیط‌زیستی، مقاومت جامعه محلی در برابر تخریب، بسیج شبکه‌های مردمی حفاظت از آب، کنشگری برای توسعه پایدار، روزنامه‌نگاری محیط‌زیست، گزارش تحقیقی درباره آلودگی و ...	بسیج اجتماعی محیط‌زیستی، رسانه‌های سبز و افشاگری، کارزارهای دیجیتال و هشتک‌های محیط‌زیستی، روزنامه‌نگاری تحقیقی بحران اقلیمی، روایتگری و داستان‌سرایی محیط‌زیستی و ...	فرآیند چهارم- اعمال فشار اجتماعی و رسانه‌ای سازمان‌یافته
یادگیری اجتماعی، بازاندیشی نهادی، یادگیری جمعی، نوآوری نهادی، تغییر پارادایم، بازاندیشی انتقادی، بازخورد جمعی، ظرفیت‌سازی نهادی، یادگیری سازمانی، تحول نهادی، بازاندیشی سیاسی، بازاندیشی ساختاری، یادگیری میان‌سازمانی، یادگیری فرابخشی، گفت‌وگوی نهادی، یادگیری شبکه‌ای، یادگیری تطبیقی، یادگیری تعاملی، یادگیری مشارکتی، بازاندیشی هنجاری، اصلاح نهادی، یادگیری همکارانه، یادگیری سیاسی، بازاندیشی حکمرانی، یادگیری تطبیقی محیط‌زیست، نهادسازی نوین، یادگیری کنشگران، بازاندیشی قدرت، یادگیری چندسطحی، یادگیری بین‌نسلی، یادگیری بین‌فرهنگی، بازاندیشی سیاست‌گذاری، نهادینه‌سازی یادگیری و ...	یادگیری اجتماعی-محیط‌زیستی، بازاندیشی نهادی-سازمانی، یادگیری تطبیقی-انعطافی، نوآوری نهادی-سیاستی، بازخورد جمعی-کنشگرانه، یادگیری شبکه‌ای-چندسازی، ظرفیت‌سازی دانشی-نهادی، یادگیری میان‌سازمانی-فرابخشی، بازاندیشی راهبردی-ساختاری، یادگیری مشارکتی-دموکراتیک و ...	فرآیند پنجم- یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی
ائتلاف راهبردی-چندسازی، هم‌افزایی دولتی-غیردولتی، شراکت بین‌بخشی-چندسطحی، شبکه‌سازی نهادها-سازمان‌ها، هماهنگی سیاسی-اجرایی، مشارکت ذی‌نفعان-جامعه مدنی، هم‌آفرینی برنامه‌ها-پروژه‌ها، همکاری بین‌سازمانی-بین‌بخشی، هم‌سویی اهداف-راهبردها، همگرایی نهادی-سازمانی، ائتلاف‌سازی منطقه‌ای-ملی، هم‌کاری بین‌بخشی-شبکه‌ای، اتحاد کنشگران-نهادها، ایجاد بلوک‌های اجتماعی-محلی، همکاری میان دولت و دانشگاه‌ها، شراکت بخش خصوصی-سازمان‌های مردم‌نهاد، هماهنگی منابع و ظرفیت‌ها، شبکه‌های مشارکتی-تخصصی، همبستگی و ...	ائتلاف راهبردی، هم‌افزایی نهادی، شراکت بین‌بخشی، شبکه‌سازی سازمان‌ها، هماهنگی سیاسی-اجرایی، مشارکت ذی‌نفعان، هم‌آفرینی برنامه‌ها، همکاری بین‌سازمانی، همگرایی اهداف-راهبردها، اتحاد منطقه‌ای-ملی، همکاری دیجیتال-رسانه‌ای، تبادل دانش-تجربه، مدیریت تضاد منافع، رهبری مشارکتی و ...	فرآیند ششم- ائتلاف‌سازی راهبردی میان کنشگران دولتی و غیردولتی

تحلیل فرآیندهای کلیدی تحول در حکمرانی محیط‌زیست اهمیت بنیادینی دارد، زیرا این فرآیندها نه تنها مسیر تغییرات ساختاری را نمایان می‌سازند، بلکه تعامل پیچیده میان کنشگران و سطوح نهادی مختلف را نیز روشن می‌کنند. فرآیندهای کلیدی، از جمله شبکه‌سازی افقی، یادگیری اجتماعی، ائتلاف‌سازی راهبردی و فشار اجتماعی سازمان‌یافته، چارچوبی برای فهم چگونگی تحقق تغییرات پایدار ارائه می‌دهند و به کنشگران امکان می‌دهند منابع و توانمندی‌ها را در مسیرهای مؤثرتر متمرکز کنند. در نبود این فرآیندها، تلاش‌های اصلاحی ممکن است پراکنده و ناکارآمد باقی بماند و اثرگذاری بلندمدت کاهش یابد.

در سطح کلان، این فرآیندها شامل تغییرات نهادی و پارادایمی هستند که قواعد بازی، هنجارها و شیوه‌های تصمیم‌گیری را دگرگون می‌کنند. اگرچه این تغییرات آهسته و پیچیده هستند، اما ظرفیت ایجاد تحول سیستماتیک و پایدار را دارند. شناسایی این فرآیندها به سیاست‌گذاران کمک می‌کند مسیرهای اصلاحی را با دید بلندمدت و جامع تنظیم کنند و از ایجاد شکاف میان اهداف حفاظت محیط‌زیستی و توسعه اقتصادی جلوگیری نمایند (جدول ۲).

تعامل میان فرآیندهای کلیدی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد؛ هر فرآیند به تنهایی ممکن است اثر محدود داشته باشد، اما در ترکیب با سایر فرآیندها، اثرات سینرژیک ایجاد می‌شود. به عنوان مثال، یادگیری اجتماعی می‌تواند ظرفیت شبکه‌سازی افقی را تقویت کند و فشار اجتماعی سازمان‌یافته می‌تواند تغییر پارادایم نهادی را تسریع نماید. شناسایی این تعامل‌ها امکان سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد و طراحی اقدامات هماهنگ و مؤثر را فراهم می‌آورد.

یکی دیگر از دلایل اهمیت فرآیندهای کلیدی، امکان اولویت‌بندی اقدامات در شرایط محدودیت منابع است. شناخت فرآیندهایی که بیشترین ظرفیت اثرگذاری و پایداری را دارند، به تصمیم‌گیرندگان اجازه می‌دهد سرمایه‌گذاری‌ها و تلاش‌ها را به مسیرهای مؤثرتر هدایت کنند، از اتلاف منابع جلوگیری شود و اثربخشی سیاست‌های محیط‌زیستی افزایش یابد.

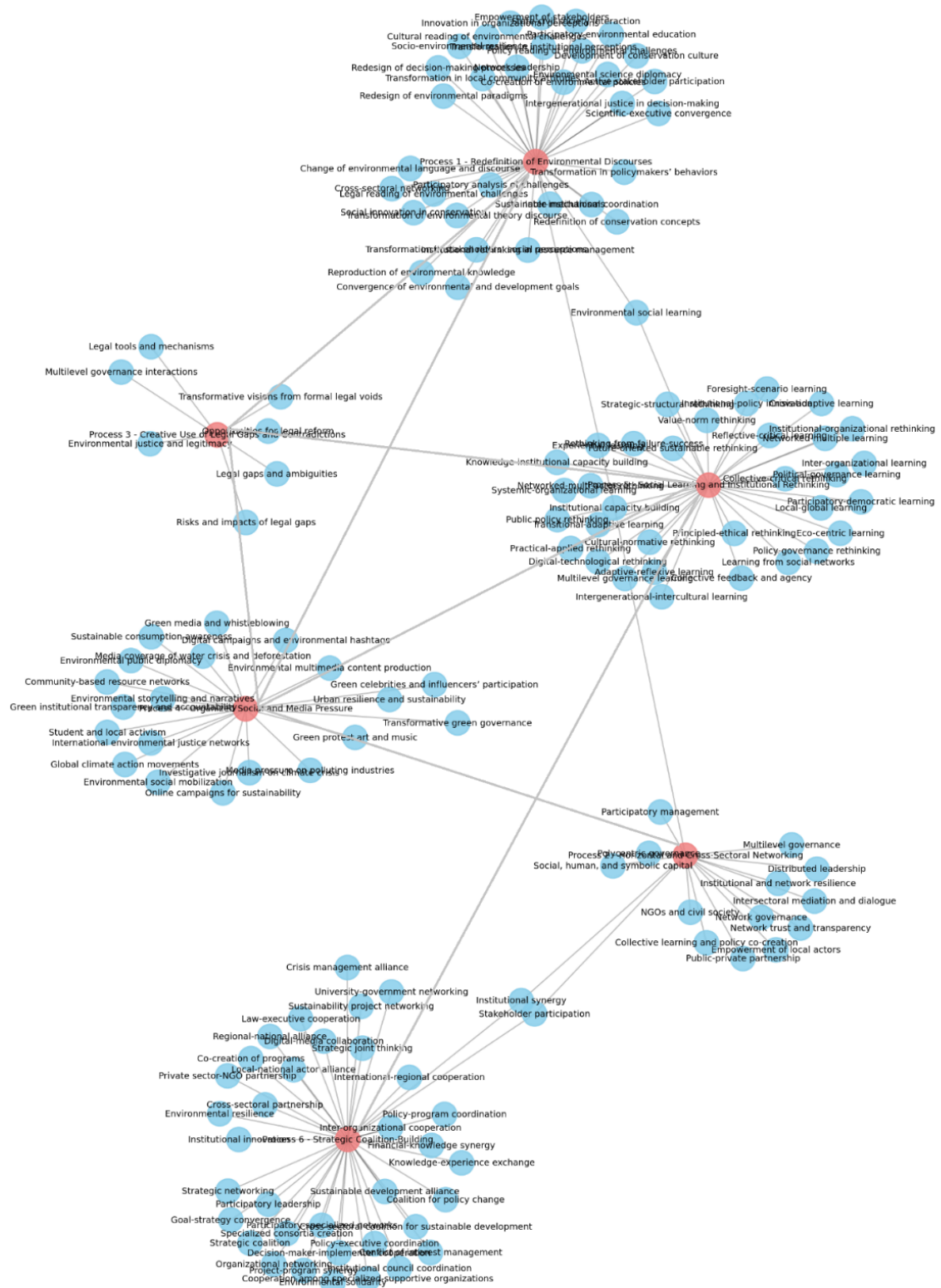
فرآیندهای کلیدی همچنین ابزار مهمی برای فهم نقش بازیگران مختلف در تحول حکمرانی هستند. شناسایی آن‌ها نشان می‌دهد چگونه کنشگران محلی، ملی و بین‌المللی در مسیر تغییر مشارکت می‌کنند و چه ظرفیت‌ها و محدودیت‌هایی دارند و به ایجاد ساختارهای همکاری مؤثر و همگرایی میان ذی‌نفعان کمک می‌کند و از تضادهای نهادی و رقابت‌های غیرسازنده جلوگیری می‌نماید.

از منظر دانش محیط‌زیستی، شناخت فرآیندهای کلیدی به تقویت یادگیری جمعی و بازانندیشی نهادی کمک می‌کند. این فرآیندها مکانیزم‌هایی برای تبادل دانش، تجربه و اطلاعات میان کنشگران فراهم می‌آورند و امکان تطبیق سیاست‌ها با شرایط متغیر محیط‌زیستی و اجتماعی را تسهیل می‌کنند. بدون شناسایی این فرآیندها، انتقال دانش و تجربیات موفق محدود خواهد بود و ظرفیت تغییرات پایدار کاهش می‌یابد. همچنین، شناسایی فرآیندهای کلیدی به تقویت پاسخگویی و شفافیت در حکمرانی محیط‌زیست کمک می‌کند. وقتی فرآیندها مشخص و قابل رصد باشند، پایش اثرگذاری سیاست‌ها امکان‌پذیر شده و ذی‌نفعان مسئولیت‌ها و نقش‌های خود را بهتر درک می‌کنند؛ این امر اعتماد میان کنشگران و حمایت اجتماعی از سیاست‌های محیط‌زیستی را تقویت می‌نماید.

در نهایت، فرآیندهای کلیدی بستری برای نوآوری و تغییر پارادایمی فراهم می‌کنند. شناسایی آن‌ها امکان طراحی و اجرای مداخلات نوآورانه و خلاقانه را ایجاد می‌کند و به سیاست‌گذاران کمک می‌کند ضمن حفاظت از منابع طبیعی، توسعه پایدار را نیز تسهیل کنند. این فرآیندها با ایجاد تغییرات همزمان در سطوح خرد و کلان، موتور محرک‌های برای تحولات سیستماتیک و بلندمدت محیط‌زیستی هستند.

بنابراین، شناسایی فرآیندهای کلیدی تحول در حکمرانی محیط‌زیست نه تنها یک ضرورت تحلیلی، بلکه یک الزام عملی برای طراحی سیاست‌ها و برنامه‌های اثربخش و پایدار است. این شناسایی به ایجاد انسجام میان اقدامات، همگرایی میان ذی‌نفعان، افزایش ظرفیت یادگیری و نوآوری نهادی و تسهیل تغییرات پایدار کمک می‌کند. در مجموع، فرآیندهای کلیدی مولد تحول، ستون فقرات حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست را شکل می‌دهند و بدون شناخت و بهره‌گیری از آن‌ها، تلاش‌های اصلاحی ناکامل و کم‌اثر خواهند بود.

در شکل ۱، مفاهیم مستخرج از متن مصاحبه‌ها (جدول ۲) شبکه‌بندی شده‌اند و تعامل‌های میان فرآیندها برای نشان دادن اثرات هم‌افزا و نقاط اهرمی مشخص شده است.



شکل ۱- شبکه‌سازی مفاهیم مستخرج از مصاحبه‌ها در قالب شش دسته کد محوری که همان شش فرآیندهای اصلی مولد تحول در چارچوب حکمرانی تحول آفرین را نشان می‌دهند (نگارندگان، ۲۰۲۵).

در ادامه تک تک فرآیندهای کلیدی مولد تحول در چارچوب حکمرانی تحول آفرین محیط‌زیست تشریح می‌شوند.

۴. ۱. فرآیند اول- بازتعریف مفاهیم و تحول گفتمانی محیط‌زیست

بازتعریف مفاهیم و تحول گفتمانی محیط‌زیست در ایران فراتر از تغییر زبانی ساده است و به مثابه جابه‌جایی معرفت‌شناختی در بنیان‌های حکمرانی عمل می‌کند. این تغییر با الهام از نظریه قدرت-دانش فوکو (Forrester, 2017) نشان داد که زبان صرفاً بازتاب واقعیت نیست، بلکه ابزار ساخت واقعیت اجتماعی و نهادی است. کنشگران محیط‌زیستی با تکیه بر دانش علمی روز و بهره‌گیری از ارزش‌های بومی و دینی توانستند گفتمانی تازه بسازند که از دوگانه سنتی حفاظت/تخریب فراتر رود. مفاهیمی همچون پایداری، حق بین‌نسلی و مسئولیت اخلاقی نسبت به طبیعت از سطح مباحث تخصصی به سطح سیاست‌گذاری عمومی ارتقا یافت و مخاطبان تازه‌ای را وارد عرصه کرد. رسانه‌ها نقش کلیدی داشتند و با ساده‌سازی مفاهیم پیچیده، آن‌ها را به زبان عمومی و سیاستی ترجمه کردند تا گفتمان جدید ریشه‌دارتر شود. (م. ۱۰) در این باره تصریح کرد: «وقتی در جلسات شهرداری درباره آلودگی هوا صحبت می‌کنیم، دیگر کسی فقط از فیلتر و سوخت نمی‌گوید؛ حالا واژه‌هایی مثل عدالت شهری، حق تنفس سالم و نسل‌های آینده وارد مکالمات رسمی شده‌اند. این یعنی خود زبان تصمیم‌گیری در تهران عوض شده و به دغدغه‌های رسانه‌ای توجه ویژه‌ای می‌شود.»

این بازتعریف در سطح نظری و عملی نمودهای گوناگونی یافت. تغییر معنای منابع طبیعی از دارایی اقتصادی دولت به امانت بین‌نسلی نمونه‌ای بارز است که سبب بسیج اجتماعی گسترده و ائتلاف‌های مدنی، علمی و مذهبی حول چارچوبی مشترک شد. از منظر نظری، این فرآیند در چارچوب نظریه تغییر پارادایمی کوهن قابل توضیح است، زیرا شکافی میان پارادایم توسعه‌گرایی صرف و پارادایم جدید مبتنی بر پایداری و عدالت بین‌نسلی پدید آمد. در سطح میدانی، کنشگران توانستند از خلأهای قانونی بهره‌برداری کرده و با تفسیر خلاقانه قوانین، مسیر مداخلات حفاظتی را باز کنند.

بازتعریف گفتمانی نه فقط مفاهیم تازه خلق کرد، بلکه هویت جدیدی برای کنشگران محیط‌زیست شکل داد که ترکیبی از متخصص، فعال اجتماعی و حامل ارزش‌های اخلاقی بود. با این حال، این فرآیند با مقاومت نهادی نیز مواجه شد، زیرا بسیاری از سازمان‌های سنتی نگاه بهره‌بردارانه به منابع داشتند و مفاهیم تازه را مانعی برای رشد اقتصادی می‌دیدند. اصرار کنشگران مدنی و علمی بر تکرار و بازتولید گفتمان، به تدریج سدهای نهادی را تضعیف کرد. (م. ۳) در این باره تأکید کرد: «وقتی از زیست‌پذیری تهران حرف می‌زدیم، اول می‌خندیدند و می‌گفتند این واژه در قانون نیست؛ ولی همین مفهوم باعث شد گروه‌های مختلف از چپ و راست کنار هم بیایند و درباره حق مردم برای زندگی در شهری سالم صحبت کنند. همین زبان جدید بود که ما را به هم وصل کرد.»

همچنین، بازتعریف گفتمانی به عرصه حقوقی و سیاست‌گذاری نیز راه یافت؛ برای مثال، اصل حق بر محیط‌زیست سالم در ادبیات حقوقی ایران نهادینه شد (مشهدی و کشاورز، ۱۳۹۲؛ مشهدی، ۱۳۹۲) و مفاهیم تازه در برنامه‌های پنج‌ساله توسعه و مصوبات شورای عالی محیط‌زیست جای گرفت. این روند نشان می‌دهد که بازتعریف گفتمانی صرفاً فرهنگی یا نمادین نبود، بلکه مستقیماً بر تخصیص منابع و مشروعیت سیاست‌ها اثر گذاشت. با پیوند با آموزه‌های دینی مانند خلافت انسان بر زمین، گفتمان نوین توانست مشروعیت فرهنگی-بومی پیدا کند و پذیرش اجتماعی گسترده‌تری بیابد.

در نهایت، بازتعریف گفتمانی محیط‌زیست پیامدهای عمیقی بر آموزش، سیاست، فرهنگ و روابط قدرت داشت.

نسل‌های جدید در بستر آموزشی با زبان تازه‌ای از محیط‌زیست پرورش یافتند و شکاف میان آن‌ها و مدیران سنتی آشکار شد. در سطح بین‌المللی، این بازتعریف به ایران امکان داد تا با ادبیات جهانی همسو شود و در معاهدات بین‌المللی فعالانه‌تر مشارکت کند. کنشگران مدنی نیز با عبور از فعالیت‌های واکنشی به کنشگری راهبردی گفتمانی روی آوردند و شبکه‌های جدید همکاری میان دانشگاه، جامعه مدنی و رسانه‌ها شکل گرفت. این تحول نه پایان، بلکه نقطه آغاز بازطراحی نهادی و سیاستی در حکمرانی محیط‌زیستی ایران است؛ تحولی که نشان می‌دهد تغییرات پایدار اغلب از تغییر زبان آغاز می‌شوند و می‌توانند مبنای بازتنظیم سیاست‌ها و نهادهای کلان قرار گیرند.

۴.۲. فرآیند دوم- شبکه‌سازی افقی و بین‌بخشی

فرآیند شبکه‌سازی افقی و بین‌بخشی را می‌توان به‌مثابه یکی از زیرساخت‌های کلیدی تحول در حکمرانی محیط‌زیست دانست که در داده‌های میدانی به وضوح آشکار شد. این فرآیند با گسست از منطق سلسله‌مراتبی بوروکراتیک، الگوی نوینی از سازمان‌دهی اجتماعی-نهادی را برجسته می‌سازد که در آن روابط قدرت بر اساس اعتماد متقابل، سرمایه اجتماعی و مشروعیت عملکردی تعریف می‌شوند. ویژگی متمایز این شبکه‌ها، افقی بودن و انعطاف‌پذیری آنها است؛ به‌طوری که امکان سازگاری با تغییرات سریع محیط‌زیستی و اجتماعی را فراهم می‌کنند. در این چارچوب، شبکه‌های افقی عملاً به‌عنوان سازوکارهای جایگزین برای عمل می‌نمایند و ظرفیت خلق مسیرهای نوآورانه در حکمرانی را دارا هستند. (م. ۶) در این خصوص گفت: «در ماجرای آلودگی هوای تهران، چند گروه مردمی و دانشگاهی خودشان شبکه‌ای از ایستگاه‌های سنجش مردمی درست کردند. وقتی داده‌های آن‌ها در رسانه‌ها منتشر شد، نهادهای رسمی هم ناچار شدند به گفت‌وگو و همکاری روی بیاورند. این یعنی شبکه‌ها می‌توانند بدون فرمان بالا، میدان اثرگذاری بسازند.»

یافته‌ها نشان می‌دهد که پیوندهای افقی میان سازمان‌های مردم‌نهاد و نهادهای دانشگاهی، بستری برای تولید مشترک دانش فراهم کرده و هم‌افزایی میان دانش علمی و بومی را امکان‌پذیر ساخته است. این هم‌افزایی به‌طور مستقیم قدرت اقتناع و مشروعیت گفتمانی کنشگران تحول‌آفرین را در برابر سیاست‌های توسعه‌محور افزایش داده است. نمونه‌های عینی مانند گزارش‌های تحلیلی مشترک، که در رسانه‌ها بازتاب یافته و حتی در جلسات مشورتی رسمی استفاده شده‌اند، نشان‌دهنده کارکرد عملی این شبکه‌ها در بازتعریف مرزهای سیاست‌گذاری‌اند. افزون بر این، شبکه‌های بین‌بخشی توانسته‌اند عرصه‌های فرهنگی، هنری و رسانه‌ای را نیز درگیر سازند و بدین‌وسیله بعد نمادین و گفتمانی پایداری را تقویت کنند. همان‌طور که (م. ۴) تأکید کرد تولید مستندهای محیط‌زیستی، برگزاری جشنواره‌ها و کارزارهای فرهنگی، مصادیقی از نقش‌آفرینی این شبکه‌ها در ارتقای حساسیت عمومی و تغییر نگرش‌های اجتماعی به شمار می‌آیند: «وقتی مستندی را درباره بحران محیط‌زیست تهران با همکاری چند گروه دانشجویی و هنرمند ساختیم، هدف فقط اطلاع‌رسانی نبود؛ ما می‌خواستیم زبان مشترکی میان دانشگاه، مردم و تصمیم‌گیران بسازیم. بعد از آن، حتی مدیران شهری هم ما را برای ارائه پیشنهاد دعوت کردند.»

از منظر نهادی، شبکه‌سازی افقی و بین‌بخشی نه صرفاً یک استراتژی تاکتیکی بلکه سازوکاری بلندمدت برای بازآرایی میدان حکمرانی است. این شبکه‌ها با بهره‌گیری از شکاف‌ها و خلأهای نهادی، نوعی «قدرت موازی» در برابر انحصارگرایی

رسمی ایجاد می‌کنند. نمونه بارز این امر در مواجهه با انحصار اطلاعاتی دولتی قابل مشاهده است؛ جایی که دانشگاه‌ها و رسانه‌های مستقل توانستند داده‌های معتبر تولید و در اختیار عموم قرار دهند و بدین ترتیب اعتماد اجتماعی به منابع جایگزین را تقویت کنند.

در جمع‌بندی، می‌توان گفت این فرآیند فضاهای سوم را پدید می‌آورد؛ عرصه‌هایی میانجی و انعطاف‌پذیر که نه کاملاً دولتی و نه صرفاً مدنی‌اند، بلکه بستری برای نوآوری نهادی، بازتعریف قواعد حکمرانی و تقویت ظرفیت‌های تحول‌آفرین در مدیریت محیط‌زیست به شمار می‌آیند.

۴.۳. فرآیند سوم - استفاده خلاقانه از خلأها و تناقضات قانونی

فرآیند سوم یعنی «استفاده خلاقانه از خلأها و تناقضات قانونی» یکی از پیچیده‌ترین اما پویاترین موتورهای تحول در حکمرانی محیط‌زیست است. این فرآیند بر این پیش‌فرض استوار است که ساختار حقوقی ایران، به دلیل ماهیت بوروکراتیک و محافظه‌کارانه خود، عمدتاً در خدمت تثبیت وضع موجود است؛ باین‌حال، در دل همین ساختار ابهام‌ها، خلأها و تناقض‌هایی نهفته است که می‌تواند به فرصتی استراتژیک برای تغییر بدل شود. داده‌های میدانی نشان می‌دهد که کنشگران محیط‌زیست، انجمن‌های تخصصی و حتی بخشی از بدنه دولتی توانسته‌اند با ارجاع خلاقانه به مواد قانونی کمتر شناخته‌شده یا متون بالادستی، نوعی کنشگری حقوقی موازی ایجاد کنند. این امر نه تنها فشار مضاعفی بر نهادهای رسمی وارد کرده، بلکه امکان بازاندیشی در قواعد حکمرانی را نیز فراهم ساخته است. به عنوان مثال در این خصوص (م. ۲۰) گفت: «ما یاد گرفتیم از همان قانونی که جلوی ما سد می‌زد، پلی بسازیم برای عبور. هیچ قانونی کامل نیست، اما اگر بلد باشی بخوانی اش، خودش در خودش راه باز می‌کند.»

یکی از عرصه‌های بارز این فرآیند، استناد به اصول کلی قانون اساسی و مقررات بالادستی است. برای مثال، اصولی نظیر «حق دسترسی عمومی به محیط‌زیست سالم» یا «حق اطلاع‌رسانی» هرچند در سطح کلی بیان شده‌اند، اما امکان استناد در دعاوی حقوقی یا کارزارهای مدنی را فراهم آورده‌اند. همین استفاده از کلیات قانونی سبب شد که مشروعیت اجتماعی کنشگران افزایش یافته و فعالیت‌های آنان از سطح فردی به سطح جمعی ارتقا یابد. تناقض میان «ابهام حقوقی» و «انتظارات اجتماعی» عملاً به منبعی از قدرت برای جامعه مدنی تبدیل شد. بدین ترتیب، قانونی که پیش‌تر ابزاری در خدمت انحصار نهادی تلقی می‌شد، اکنون در دست گروه‌های تحول‌آفرین به ابزاری برای باز کردن فضا و گسترش مشارکت بدل گردید.

بُعد مهم دیگر، بهره‌برداری از تضادهای میان قوانین بخشی و دستورالعمل‌های اجرایی بود. برای نمونه، در حالی که برخی مقررات توسعه‌ای، مجوز بهره‌برداری از منابع طبیعی را تسهیل می‌کردند، در همان چارچوب الزام به ارزیابی اثرات محیط‌زیستی نیز ذکر شده بود. کنشگران توانستند با برجسته کردن این تضاد، پرونده‌های مستدل حقوقی تهیه کنند که در برخی موارد منجر به توقف یا بازنگری اساسی پروژه‌های پرمخاطره شد. این بهره‌گیری هوشمندانه از تناقض‌های قانونی، عملاً نقاط اتکای استراتژیک برای کنشگران ایجاد کرد و امکان بسیج اجتماعی و رسانه‌ای گسترده‌تر را فراهم ساخت. بنابراین، تناقضات حقوقی نه مانع بلکه محرک تغییر و بستری برای شکل‌گیری تعاملات نوین نهادی بودند. در این زمینه (م.)

۱۶) تصریح کرد: «وقتی قانون می‌گوید ارزیابی باید واقعی باشد، ما همان جمله را علم کردیم. پرسیدیم: اگر واقعی نباشد چه؟ همین سؤال ساده پروژه را متوقف کرد.»

استفاده خلاقانه از خلأهای قانونی صرفاً به عرصه دادگاه محدود نماند، بلکه به بستری برای نوآوری اجتماعی و آموزشی نیز بدل شد. کنشگران با برگزاری کارگاه‌ها و نشست‌های تخصصی، ظرفیت‌های محلی و مدنی را برای بهره‌گیری از ابزارهای حقوقی تقویت کردند. این روند به توانمندسازی جمعی و افزایش مشروعیت شبکه‌های اجتماعی-مدنی انجامید. همچنین، رسانه‌ها با انتشار گزارش‌ها و تحلیل‌های حقوقی، خلأها و تناقضات قانونی را برجسته ساخته و نوعی فشار اجتماعی-افکار عمومی بر نهادهای رسمی وارد کردند. بدین ترتیب، این فرآیند نشان داد که جامعه مدنی و رسانه‌ها می‌توانند در هم‌افزایی قرار گرفته و سازوکاری ترکیبی برای فشار اصلاحی و ایجاد شفافیت نهادی بسازند.

در سطح کلان، استفاده خلاقانه از خلأها و تناقضات قانونی را می‌توان «مهندسی نهادی از پایین» دانست؛ فرآیندی که در آن کنشگران بدون ورود به تعارض مستقیم با ساختار رسمی، از همان قوانین موجود برای تغییر معنا و کارکرد آنها بهره می‌برند. موفقیت‌های کوچک در این مسیر به‌صورت «الگوهای تکرارشونده» میان شبکه‌های مدنی و علمی منتشر می‌شود و چرخه‌ای از یادگیری اجتماعی، تقویت سرمایه اجتماعی، افزایش شفافیت و ارتقای ظرفیت‌های نظارتی جامعه مدنی را به راه می‌اندازد. تجربه‌های میدانی نیز نشان می‌دهد که چنین رویکردی پیوندی میان کنشگری محلی و تغییر سیاست‌گذاری ملی برقرار کرده است. به این ترتیب، قانونی که مانع تحول تلقی می‌شد، اکنون به بخشی از موتور تحول در حکمرانی محیط‌زیست تبدیل شده است.

۴.۴. فرآیند چهارم- اعمال فشار اجتماعی و رسانه‌ای سازمان‌یافته

اعمال فشار اجتماعی و رسانه‌ای سازمان‌یافته یکی از مؤثرترین موتورهای تحول در حکمرانی محیط‌زیست است و نشان‌دهنده هم‌پوشانی قدرت نرم جامعه مدنی با ظرفیت‌های نهادی محسوب می‌شود. یافته‌های میدانی آشکار ساختند که این فرآیند فراتر از اعتراضات پراکنده یا کمپین‌های تک‌محوره عمل کرده و شامل طراحی کارزارهای چندلایه، انتشار گزارش‌های تحلیلی و خلق روایت‌های رسانه‌ای برای جلب توجه عمومی و نهادی بوده است. همین فشار هدفمند موجب شد نهادهای رسمی ولو به‌صورت غیرمستقیم تحت نظارت اجتماعی قرار گیرند و برخی اقدامات اصلاحی را آغاز کنند. نکته کلیدی این است که اثرگذاری این فشار تنها زمانی پایدار می‌ماند که همراه با داده‌های علمی، شواهد میدانی و تحلیل‌های کارشناسی باشد؛ زیرا ترکیب مشروعیت علمی و فشار اجتماعی، اتکای قدرت شبکه‌های مدنی را به‌شدت تقویت می‌کند.

یافته‌های مطالعه حاضر نشان می‌دهد که کنشگران محیط‌زیست در مواردی همچون مدیریت رودخانه‌ها و تالاب‌ها با انتشار گزارش‌های مستند از آلودگی‌های صنعتی و کاهش تنوع زیستی توانستند افکار عمومی را حساس کنند و هم‌زمان سازمان‌های محیط‌زیستی را وادار به بازنگری در مجوزهای بهره‌برداری نمایند. تجربه‌ها نشان داد که فشار اجتماعی بدون پشتوانه علمی اغلب به سطح نمادین محدود می‌شود، حال آن‌که ترکیب داده‌های معتبر و شواهد میدانی با کارزارهای اجتماعی توانایی تغییر تصمیمات رسمی را دارد. در همین راستا، بهره‌گیری از شبکه‌های اجتماعی دیجیتال، انتشار تصاویر و ویدئوها و

محتواهای تحلیلی، امکان بسیج افکار عمومی فراتر از سطح محلی را فراهم کرده و توجه رسانه‌های ملی و بین‌المللی را به موضوعات محیط‌زیستی جلب کرده است. این روند به تدریج ساختار قدرت سنتی را نسبت به مطالبات جامعه مدنی حساس‌تر و واکنش‌پذیرتر کرده است. (م. ۱۵) در این زمینه گفت: «ما یاد گرفتیم به‌جای فریاد زدن، با عدد و تصویر فریاد بزنیم. وقتی افکار عمومی با داده قانع شود، مسئول نمی‌تواند سکوت کند.»

تحلیل یافته‌ها نشان داد که هماهنگی و همگرایی میان گروه‌های فعال، نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش اثرگذاری فشار اجتماعی دارد. گروه‌هایی که برنامه‌ریزی راهبردی مشترک داشته، منابع و اطلاعات را به اشتراک گذاشته و پیام‌های متحد منتشر کردند، توانستند فشار مستمر و هدفمند بر نهادهای رسمی وارد کنند. این الگوی شبکه‌ای ضمن افزایش کارایی کمپین‌ها، بستر تازه‌ای برای مشارکت بین‌بخشی میان دانشگاه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و رسانه‌ها ایجاد کرده است. زمان‌بندی و هم‌زمانی فعالیت‌ها نیز یکی دیگر از عوامل موفقیت بود؛ کمپین‌هایی که انتشار گزارش‌های علمی، اطلاع‌رسانی رسانه‌ای و ارائه شواهد میدانی را هم‌زمان سازمان‌دهی کردند واکنش‌های سریع‌تری از نهادهای رسمی گرفتند. این امر نشان‌دهنده اهمیت طراحی استراتژیک در فرآیند فشار اجتماعی است.

بعد دیگر این فرآیند به تعامل میان فشار اجتماعی و سازوکارهای قانونی بازمی‌گردد. کنشگران با ترکیب تجمعات و کمپین‌های رسانه‌ای با ارائه شکایات رسمی و مستندات علمی، توانستند حساسیت نهادی ایجاد کنند و پاسخگویی رسمی را افزایش دهند. این هم‌افزایی میان فشار اجتماعی و ظرفیت‌های حقوقی به الگویی برای تقویت مشروعیت و افزایش نفوذ جامعه مدنی در سطح سیاست‌گذاری تبدیل شد. در عین حال، فشار سازمان‌یافته موجب تغییر ادراک عمومی از محیط‌زیست نیز شد؛ یافته‌ها نشان داد که این فرآیند آگاهی عمومی را بالا برده، نگرش‌ها را نسبت به حفاظت اصلاح کرده و حمایت اجتماعی گسترده‌ای برای سیاست‌های پایدار فراهم آورده است. این تغییر ادراک خود عاملی برای استمرار فشار و تقویت ظرفیت‌های تحول‌آفرین در جامعه مدنی محسوب می‌شود.

بااین‌حال، این فرآیند خالی از چالش نبود؛ برخی نهادهای رسمی در واکنش به فشار رسانه‌ای و اجتماعی تلاش کردند مشارکت مدنی را محدود سازند یا پیام‌ها را جهت‌دهی کنند. کنشگران موفق با اتکا به تحلیل دقیق رفتار نهادی و طراحی استراتژی‌های مقابله‌ای توانستند این واکنش‌ها را مدیریت کنند و مانع خنثی‌سازی اثرگذاری فشار شوند. نمونه بارز در کارزار حفاظت از جنگل‌ها و تالاب‌ها مشاهده شد که کنشگران با مستندسازی تصویری و مقایسه‌های تاریخی، روند کاهش پوشش گیاهی و نابودی زیستگاه‌ها را به‌وضوح نشان دادند و نهادهای مسئول را به بازنگری فوری در مجوزهای بهره‌برداری واداشتند.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که همگرایی شبکه‌ای میان گروه‌های علمی، سازمان‌های مردم‌نهاد و رسانه‌ها، جریان‌پایداری از فشار اجتماعی سازمان‌یافته ایجاد کرده است؛ جریانی که توانسته به تغییرات سیاست‌گذاری ملموس و ارتقای پاسخگویی نهادهای رسمی بی‌انجامد.

۴. ۵. فرآیند پنجم- یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی

یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی، به عنوان پنجمین فرآیند تحول آفرین در حکمرانی محیط زیست، یکی از مکانیزم های کلیدی برای تقویت همگرایی میان دانش تجربی و سیاست گذاری رسمی است. داده های میدانی نشان می دهد که این فرآیند نه صرفاً پیامد بحران های پی در پی نظیر کم آبی، آلودگی هوا یا فرسایش خاک، بلکه نتیجه تعاملات مستمر میان کنشگران غیردولتی، دانشگاهیان و نهادهای رسمی بوده است. یادگیری اجتماعی در اینجا به عنوان یک چرخه بازگشتی عمل می کند که در آن تجربه های شکست و موفقیت ثبت، تحلیل و سپس در سطح نهادی منعکس می شود. همین بازاندیشی موجب شد برخی سیاست ها و رویه های پیشین مورد بازبینی قرار گیرند و ظرفیت پاسخگویی نهادها ارتقا یابد. (م. ۱) در این خصوص تصریح کرد: «هر بار که بحران آلودگی هوا به اوج می رسد، جلسه های اضطراری می گذاریم، اما مسئله فقط تصمیم فوری نیست؛ ما از هر تجربه چیزی یاد می گیریم که در دستورالعمل های بعدی لحاظ می شود. یادگیری نهادی اگر نهادهای خود، خودش بهترین سیاست پیشگیرانه است.»

یکی از ابعاد برجسته این فرآیند، انتقال هم زمان دانش ضمنی و رسمی میان کنشگران است. کارگاه ها، نشست های میان بخشی و جلسات کارشناسی بستری فراهم کردند تا تجارب محلی، یافته های علمی و ملاحظات نهادی در کنار هم قرار گیرند. این تبادل دانش، نه تنها ریشه های بحران ها را آشکار ساخت بلکه مسیر طراحی سیاست های اصلاحی را هموار کرد. به این ترتیب، یادگیری اجتماعی فراتر از تغییرات جزئی عمل کرد و به پایه ای برای شکل گیری سیاست های پایدار و بلندمدت بدل شد. چنین روندی، بستر ایجاد هنجارهای تازه رفتاری در میان نهادها را فراهم کرد که در نهایت به اصلاح فرهنگ سازمانی انجامید. در این زمینه (م. ۸) گفت: «وقتی کارشناسان دانشگاهی و مدیران شهری را دور یک میز می نشانیم، تازه معلوم می شود که نگاه ها چقدر متفاوت است. اما همین گفت و گوهاست که به مرور از تعارض به تفاهم می رسد و یادگیری جمعی را ممکن می کند.»

نتایج پژوهش نشان داد که یادگیری اجتماعی به ایجاد چیزی شبیه «حافظه نهادی» کمک کرده است. این حافظه، محصول مستندسازی تجربیات گذشته، ثبت بحران ها و تحلیل واکنش ها بود و به نهادها امکان داد تا از تکرار خطاهای مشابه اجتناب کنند. برای نمونه، در حوزه مدیریت منابع آبی و مقابله با آلودگی های صنعتی، نهادهایی که از حافظه نهادی بهره بردند، در تصمیمات بعدی کارآمدتر و انعطاف پذیرتر عمل کردند. چنین ظرفیتی به طور مستقیم موجب افزایش اثربخشی اقدامات و بهبود کیفیت سیاست ها شد و نوعی تداوم یادگیری در ساختار حکمرانی محیط زیست شکل گرفت. در این خصوص (م. ۵) در این زمینه تأکید کرد: «تا قبل از سال های اخیر، هر منطقه برای خودش تصمیم می گرفت و داده ها به ندرت به اشتراک گذاشته می شد. اما حالا ما از اشتباهات گذشته در مدیریت چاه های غیرمجاز درس گرفته ایم و سامانه یکپارچه ای ایجاد کرده ایم تا دیگر همان خطاها تکرار نشود.»

از نشانه های عینی این فرآیند، اصلاحات جزئی در مقررات محلی و دستورالعمل های سازمان محیط زیست بود که به طور مستقیم حاصل تعامل میان جامعه مدنی و کارشناسان دانشگاهی محسوب می شود. بررسی ها نشان می دهد که بازاندیشی نهادی غالباً در پاسخ به فشار اجتماعی و داده های علمی آغاز شده و به بازبینی رویه های اجرایی، ارتقای استانداردها و تقویت

نظارت منجر شده است. افزون بر این، یادگیری اجتماعی می‌تواند شبکه‌های همکاری و اطلاع‌رسانی نهادی را تقویت کند و امکان دسترسی سریع‌تر به دانش علمی و تجارب موفق را فراهم آورد.

یادگیری اجتماعی در درازمدت به بازاندیشی در هنجارها و ارزش‌های نهادی نیز می‌انجامد. داده‌های کیفی نشان می‌دهد که تکرار بحران‌ها و مواجهه با کنشگران بیرونی، موجب می‌شود برخی نهادها به تدریج نگرش‌های نوین محیط‌زیستی را بپذیرند. این تغییر ارزش‌محور نه تنها در سطح سیاست‌گذاری کلان اثرگذار خواهد بود بلکه به اصلاح رویه‌های روزمره نیز می‌تواند منجر شود. هم‌زمان، فرآیند یادگیری اجتماعی می‌تواند موجب افزایش شفافیت نهادی شود تا نهادهای مشارکت‌کننده اطلاعات بیشتری منتشر کنند و فرآیند تصمیم‌گیری خود را در دسترس عمومی قرار دهند. این شفافیت اعتماد اجتماعی را تقویت می‌کند و پایداری اقدامات محیط‌زیستی را افزایش می‌دهد.

در عین حال، مقاومت نهادی یکی از چالش‌های اصلی این فرآیند است. بسیاری از کارکنان و مدیران با تغییر رویه‌ها مخالفت نشان خواهند داد، اما حضور شبکه‌های مدنی و علمی و ارائه شواهد مستند، می‌تواند موجب کاهش این مقاومت شود. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که چرخه بازخورد مستمر، یعنی ارزیابی پیامدها پس از اجرای سیاست‌ها و اصلاحات متوالی، می‌تواند به یک فرآیند یادگیری خودتقویت‌کننده منجر شود. در نتیجه، نهادها نه تنها برای مقابله با بحران‌های موجود آماده‌تر می‌شوند، بلکه توانایی مواجهه با چالش‌های آینده را نیز پیدا می‌کنند. به این ترتیب، یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی به ایجاد محیطی انعطاف‌پذیر، پاسخگو و نوآورانه می‌انجامد که هسته اصلی تحول پایدار در حکمرانی محیط‌زیست به شمار می‌رود.

۴.۶. فرآیند ششم - ائتلاف‌سازی راهبردی میان کنشگران دولتی و غیردولتی

ائتلاف‌سازی راهبردی میان کنشگران دولتی و غیردولتی یک مکانیسم حیاتی در تحولات محیط‌زیستی است و نشان می‌دهد قدرت نرم و تعاملات راهبردی چگونه می‌توانند محدودیت‌های نهادی و ساختاری را تعدیل کنند. داده‌های پژوهشی نشان می‌دهد که این ائتلاف‌ها معمولاً در قالب همکاری‌های مقطعی و هدفمند شکل می‌گیرند و اغلب در پاسخ به بحران‌های محیط‌زیستی، فشارهای اجتماعی یا فرصت‌های قانونی بروز می‌کنند. نمونه‌های میدانی از مدیریت آب‌های سطحی و مقابله با آلودگی صنعتی در مناطق مختلف کشور نشان می‌دهد که بدون چنین ائتلاف‌هایی، تصویب یا اجرای سیاست‌های محیط‌زیستی با کندی و مقاومت شدید روبه‌رو می‌شود. (م. ۱۳) در این مورد معتقد بود: «هیچ طرح محیط‌زیستی در پایتخت بدون همکاری نهادهای مدنی و دانشگاه‌ها پیش نمی‌رود. ما در پروژه‌های کاهش آلودگی هوا دیدیم که اگر رسانه‌ها و سمن‌ها در کنار دولت نباشند، حتی بهترین طرح‌ها روی کاغذ می‌ماند. ائتلاف واقعی وقتی شکل می‌گیرد که همه احساس کنند بخشی از راه‌حل‌اند، نه صرفاً ناظر یا منتقد.»

یکی از ویژگی‌های برجسته ائتلاف‌های راهبردی، توانایی آن‌ها در ایجاد موازنه قدرت جدید میان کنشگران مختلف است. یافته‌ها نشان می‌دهد که وقتی سازمان‌های مردم‌نهاد، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها با نهادهای دولتی همکاری می‌کنند، امکان شکل‌گیری فشار معنادار بر تصمیم‌سازان فراهم می‌شود و فضای سیاسی و نهادی برای نوآوری باز می‌گردد. این ائتلاف‌ها،

حتی اگر شکننده باشند، نقش مهمی در کاهش انحصارگرایی تصمیم‌گیری و افزایش مشروعیت سیاست‌ها ایفا می‌کنند و ظرفیت پاسخگویی سیستم محیط‌زیست را تقویت می‌کنند.

تحلیل یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد که ائتلاف‌سازی راهبردی نیازمند شناخت دقیق منافع و انگیزه‌های متضاد کنشگران است. کنشگران تحول‌آفرین با شناسایی نقاط مشترک و مصالح متقابل، توانسته‌اند زمینه تعامل و همکاری را ایجاد کنند. این فرآیند به گونه‌ای طراحی می‌شود که تعارف‌های بالقوه به فرصت‌های همکاری تبدیل شوند و انسجام نسبی در اهداف محیط‌زیستی حاصل شود. یکی از وجوه تمایز ائتلاف‌های موفق، انعطاف‌پذیری آن‌ها در مواجهه با فشارهای بیرونی و تغییرات محیط نهادی است. تجربه مصاحبه‌شوندگان نشان می‌دهد که ائتلاف‌هایی که توانایی بازآرایی سریع اعضا و اهداف را داشتند، موفق‌تر عمل کرده و توانسته‌اند پروژه‌ها و سیاست‌های محیط‌زیستی را حتی در شرایط بحران به پیش ببرند. این انعطاف‌پذیری ویژگی حیاتی برای حفظ تداوم تغییرات در سامانه‌های پیچیده محیط‌زیستی محسوب می‌شود. (م. ۱۱) در این زمینه تصریح کرد: «گاهی یک گفت‌وگوی ساده میان انجمن‌های محلی و شرکت آب منطقه‌ای باعث می‌شود سوء تفاهم چندین ساله حل شود. وقتی اعتماد شکل بگیرد، دولت هم راحت‌تر امتیاز می‌دهد و طرح‌ها جلو می‌روند. در واقع ائتلاف، پلی است بین مقاومت نهادی و نیاز اجتماعی... ائتلاف‌های محیط‌زیستی در تهران وقتی مؤثر می‌شوند که بتوانند بین منطق علم، سیاست و اجتماع تعادل برقرار کنند. دانشگاه می‌تواند داده بدهد، دولت می‌تواند ابزار قانونی فراهم کند و جامعه مدنی می‌تواند مشروعیت اجتماعی ایجاد کند. وقتی این سه ضلع در کنار هم قرار گیرند، تغییر از حالت شعار به واقعیت نزدیک می‌شود.»

نکته مهم دیگر، نقش ائتلاف‌ها در تقویت ظرفیت‌های فنی و اطلاعاتی کنشگران است. نتایج نشان می‌دهد که از طریق همکاری میان دولت، دانشگاه و سازمان‌های مردم‌نهاد، تبادل دانش و داده‌های علمی با سرعت بیشتری انجام می‌شود و تصمیم‌گیری‌های محیط‌زیستی مبتنی بر شواهد تقویت می‌شود. این ظرفیت علمی و اطلاعاتی، ائتلاف‌ها را قادر می‌سازد تا در مواجهه با مقاومت نهادی، راهبردهای عملی و اثرگذار ارائه کنند.

نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که ائتلاف‌های راهبردی، به ویژه در سیاست‌های مرتبط با حفاظت از منابع آب و مدیریت پسماند، توانستند قدرت شبکه‌ای کنشگران غیردولتی را به نهادهای رسمی منتقل کنند. این انتقال قدرت در عمل موجب شد که برخی تصمیمات پیش از آن‌که در بوروکراسی سنگین دولتی متوقف شوند، توسط اجماع میان بازیگران شبکه‌ای هدایت شوند و راهبردهای محیط‌زیستی سریع‌تر و کارآمدتر پیاده‌سازی شوند.

یکی دیگر از تأثیرات ائتلاف‌سازی راهبردی، افزایش مشروعیت اجتماعی سیاست‌ها است. شواهد میدانی نشان می‌دهد که هنگامی که سیاست‌ها و اقدامات محیط‌زیستی حاصل همکاری چندین کنشگر با منافع و پایگاه اجتماعی متفاوت باشد، حمایت عمومی و اعتماد اجتماعی به این سیاست‌ها افزایش می‌یابد. این امر نه تنها امکان اجرای مؤثر سیاست‌ها را فراهم می‌آورد، بلکه مقاومت‌های احتمالی را کاهش داده و پایداری تغییرات را تقویت می‌کند.

تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که ائتلاف‌های راهبردی غالباً با فرآیندهای شبکه‌سازی افقی و بین‌بخشی هم‌راستا هستند. به عبارت دیگر، شبکه‌سازی پیشین میان سازمان‌های مردم‌نهاد، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها، پایه‌ای برای شکل‌گیری ائتلاف‌های مؤثر

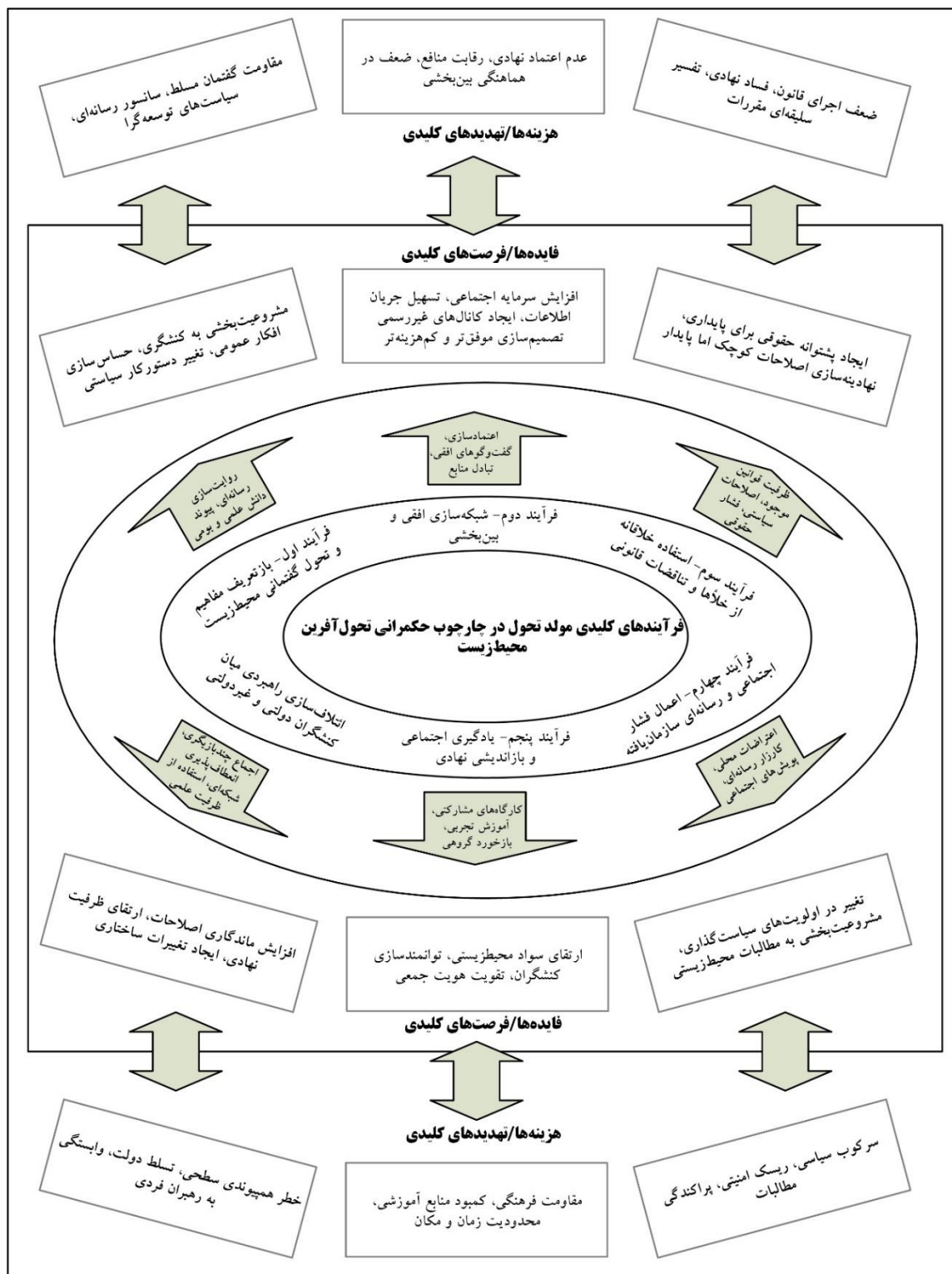
فراهم کرده است. این رابطه تعاملی نشان می‌دهد که فرآیندها و موتورهای تحول به‌طور مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه با یکدیگر پیوند خورده و اثرات متقابل ایجاد می‌کنند. همچنین، ائتلاف‌سازی راهبردی توانسته است فرصت‌های قانونی و خلأهای نهادی را به نفع تغییرات محیط‌زیستی به‌کار گیرد. یافته‌ها نشان می‌دهد که کنشگران از فرصت‌های قانونی موجود و تفسیرهای نوآورانه از مقررات برای تقویت موقعیت ائتلاف و فشار بر نهادهای رسمی استفاده کرده‌اند. این ترکیب مهارت حقوقی، علمی و اجتماعی، به ایجاد ائتلاف استراتژیک با توان تأثیرگذاری بالا منجر شده است.

در نهایت، تحلیل ترکیبی فرآیند ششم با پنج فرآیند پیشین نشان می‌دهد که همه این فرآیندها به شکل یک شبکه بازخوردی عمل می‌کنند. شبکه‌سازی، یادگیری اجتماعی، بازتعریف گفتمانی و فشار اجتماعی، همگی زمینه را برای شکل‌گیری ائتلاف‌های راهبردی فراهم می‌کنند و این ائتلاف‌ها نیز خود توانمندی سایر فرآیندها را تقویت می‌کنند. به بیان دیگر، تحول محیط‌زیستی محصول یک تعامل پویا میان شش موتور محرکه است که هم مقاومت نهادی را می‌کاوند و هم فرصت‌های نوآورانه برای تغییر ایجاد می‌کنند.

۴. ۷. مدل مفهومی پژوهش

مدل مفهومی ارائه‌شده در شکل ۲ حاصل تلفیق مبانی نظری حکمرانی تحول‌آفرین با نظرات و تجربیات زیسته مصاحبه‌شوندگان این پژوهش است. این مدل با هدف تبیین چگونگی برهم‌کنش میان هزینه‌ها/تهدیدها، فرصت‌ها/فایده‌ها و فرآیندهای کلیدی در مسیر تحول حکمرانی محیط‌زیست طراحی شده است. از منظر ساختاری، مدل از سه لایه اصلی تشکیل می‌شود: لایه بیرونی به‌عنوان میدان نیروهای زمینه‌ای، شامل «هزینه‌ها و تهدیدهای کلیدی» و «فایده‌ها و فرصت‌های کلیدی» است که بستر وقوع تحول را شکل می‌دهند. در مرکز، «فرآیندهای کلیدی» قرار دارند که نقش موتور تغییر را ایفا می‌کنند و از طریق مکانیزم‌های متنوع، امکان هم‌افزایی میان کنشگران، نهادها و دانش‌ها را فراهم می‌سازند. پیوندهای میان این سه لایه در مدل، نشان‌دهنده ماهیت پویای حکمرانی است؛ به‌گونه‌ای که فرآیندهای تحول، هم از نیروهای محیط‌زیستی تأثیر می‌پذیرند و هم در تعدیل یا تقویت آن‌ها نقش دارند.

مدل ارائه شده همچنین در پیوندی سامان‌مند، شش فرآیند محوری را در قالب یک پیکربندی مارپیچی سامان داده است. این چینش نه تنها توالی نسبی فرآیندها را نشان می‌دهد بلکه ماهیت تعاملی آن‌ها را نیز برجسته می‌سازد. برای نمونه، «شبکه‌سازی میان‌بخشی و افقی» و «یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی» به‌عنوان بسترهای ظرفیت‌سازی اولیه، پیش‌نیاز فرآیندهای هنجاری‌تر مانند «بازتعریف گفتمان محیط‌زیستی» و «اعمال فشار اجتماعی» به‌شمار می‌آیند. در ادامه، «بهره‌گیری از فرصت‌های قانونی» و «ائتلاف‌سازی راهبردی» به‌عنوان فرآیندهای تثبیت‌کننده، امکان نهادینه‌سازی اصلاحات و حفظ پایداری تغییرات را فراهم می‌کنند. چنین ساختاری به پژوهشگران و سیاست‌گذاران اجازه می‌دهد تا درک دقیقی از توالی، هم‌پوشانی و اثرات متقابل این فرآیندها بر سامانه حکمرانی به‌دست آورند و نقاط ورود مناسب برای مداخله را شناسایی کنند (شکل ۲).



شکل ۲- مدل مفهومی پژوهش حاضر

مطابق مدل مفهومی پژوهش حاضر (شکل ۲)، هر یک از شش فرآیند مرکزی نقش خاصی در هدایت و تسریع تغییرات ایفا می کند. «شبکه سازی میان بخشی» بستر اعتمادسازی و جریان اطلاعات را مهیا می کند و به ویژه در زمینه های نهادی شکنده، مجرای برای شکل گیری کانال های غیررسمی تصمیم گیری فراهم می آورد. «یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی»

ظرفیت دانشی و زبان مشترک را تقویت می‌کند و به‌عنوان پل میان دانش رسمی و تجربیات محلی عمل می‌نماید. «بازتعریف گفتمان محیط‌زیستی» با تغییر چارچوب‌های معنایی، دستورکار سیاستی را متحول می‌سازد و مشروعیت کنشگری را افزایش می‌دهد. این سه فرآیند، در تعامل با یکدیگر، شرایط لازم برای فعال‌سازی نیروهای اجتماعی و قانونی را فراهم می‌کنند که در مراحل بعدی نقش تثبیت‌کننده دارند. در گام‌های بعدی، «اعمال فشار اجتماعی و کنشگری مدنی» به‌همراه «بهره‌گیری از فرصت‌های قانونی و نهادی» و «ائتلاف‌سازی راهبردی»، مکانیزم‌هایی را فراهم می‌آورند که اصلاحات را به عرصه سیاست رسمی و ساختارهای نهادی وارد می‌سازند. این سه فرآیند با کاهش هزینه مقاومت نهادی، ارتقای پشتوانه حقوقی و توزیع قدرت میان کنشگران، سبب افزایش تاب‌آوری اصلاحات و جلوگیری از بازگشت به وضعیت پیشین می‌شوند. در این چارچوب، مدل نشان می‌دهد که حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست یک فرایند خطی نیست بلکه به‌صورت مارپیچی و تکرارشونده عمل می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هر چرخه یادگیری و کنش، نیروهای جدیدی برای پشتیبانی از تغییر پایدار تولید می‌کند. این برداشت پویا، دیدگاه سیاست‌گذاری را از تمرکز صرف بر نتایج به مدیریت فرآیندهای میانجی و تعاملات چندسطحی سوق می‌دهد. جدول ۳ مقایسه مفهومی و کارکردی شش فرآیند کلیدی در حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست استان تهران است.

جدول ۳- مقایسه مفهومی و کارکردی شش فرآیند کلیدی در حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست استان تهران

فرآیند کلیدی	تعریف مفهومی	کارکرد اصلی در حکمرانی	پیوندها و هم‌پوشانی با سایر فرآیندها	خروجی یا اثر نهایی در مسیر تحول
۴. شبکه‌سازی افقی و بین‌بخشی	ایجاد پیوندهای ارتباطی و نهادی میان کنشگران دولتی، مدنی، دانشگاهی و خصوصی در سطوح مختلف حکمرانی	تقویت هماهنگی، تبادل اطلاعات و هم‌افزایی منابع	با فرآیندهای «یادگیری اجتماعی» و «ائتلاف‌سازی» هم‌افزایی دارد؛ زیرساخت کنش جمعی است.	افزایش کارایی تصمیم‌گیری و شکل‌گیری سرمایه اجتماعی نهادی
۵. یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی	فرآیند تبادل دانش، بازنگری در الگوهای ذهنی و اصلاح ساختارهای تصمیم‌گیری بر پایه تجربه جمعی	ارتقای ظرفیت دانشی، انطباق‌پذیری نهادی و نوآوری در سیاست‌گذاری	مکمل «شبکه‌سازی» و پیش‌زمینه «بازتعریف گفتمان» است.	ایجاد نظام یادگیری مستمر و تقویت انعطاف نهادی
۶. بازتعریف گفتمان محیط‌زیستی	تغییر چارچوب‌های معنایی، ارزشی و زبانی مسلط بر سیاست‌گذاری محیط‌زیستی	بازسازی دستورکار سیاستی و مشروعیت‌بخشی به کنش‌های جدید	با «یادگیری اجتماعی» و «اعمال فشار اجتماعی» در تعامل است.	تحول در ادراک عمومی و ارتقای مشروعیت سیاست‌ها
۷. اعمال فشار اجتماعی و	بسیج اجتماعی و رسانه‌ای برای پاسخ‌گویی نهادی و پیگیری	افزایش پاسخگویی، شفافیت و اصلاح رفتار	با «بازتعریف گفتمان» و «ائتلاف‌سازی» پیوند دارد.	ارتقای اعتماد عمومی و تسریع در

کنشگری مدنی	مطالبات محیط‌زیستی	سیاست‌گذاران	اصلاحات محیط‌زیستی
۸. بهره‌گیری از فرصت‌های قانونی و نهادی	استفاده خلاقانه از خلأها، ظرفیت‌ها و ابهامات قانونی برای پیشبرد اهداف محیط‌زیستی	تسهیل نهاده‌سازی اصلاحات و تقویت ابزارهای اجرایی تغییر	هم‌پوشان با «ائتلاف‌سازی» و «یادگیری نهادی»
۹. ائتلاف‌سازی راهبردی میان کنشگران دولتی و غیردولتی	تشکیل شبکه‌های همکاری موقت یا پایدار میان دولت، جامعه مدنی، دانشگاه و بخش خصوصی برای پیشبرد اصلاحات	ایجاد توازن قدرت، هم‌افزایی منابع و حمایت از تغییرات نهادی	هم‌زمان از خروجی‌های همه فرآیندهای پیشین بهره می‌گیرد.
نهادینه‌سازی تغییرات و پایداری بلندمدت تحول در حکمرانی			

جدول ۳ روشن می‌سازد که شش فرآیند شناسایی شده در این پژوهش، اگرچه از نظر کارکردی متمایز هستند، اما در سطح عملیاتی دارای مرزهای نفوذپذیر و هم‌پوشان‌اند. شبکه‌سازی و یادگیری اجتماعی به‌منزله زیرساخت‌های نرم تحول، زمینه را برای بازتعریف گفتمان و تقویت مشروعیت کنشگری فراهم می‌سازند. در گام‌های بعدی، فشار اجتماعی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانونی سازوکارهای انتقال تغییر به سطوح رسمی و سیاسی را مهیا می‌کنند و نهایتاً ائتلاف‌سازی راهبردی این تغییرات را در ساختارهای نهادی تثبیت می‌نماید. این الگو نشان می‌دهد که حکمرانی تحول‌آفرین نه حاصل یک عامل منفرد، بلکه محصول تعامل پیوسته میان فرآیندهای دانشی، اجتماعی، نهادی و حقوقی است.

۵. بحث

یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که شش فرآیند کلیدی مولد تحول، ستون فقرات حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست در استان تهران را تشکیل می‌دهند. این فرآیندها به‌صورت درهم‌تنیده عمل کرده و ظرفیت‌های نهادی، دانشی و اجتماعی را برای ایجاد تغییرات پایدار فعال می‌سازند. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر فرآیند به‌تنهایی ارزشمند است، اما در ترکیب با دیگر فرآیندها، اثر هم‌افزایی ایجاد و مسیرهای نوآوری در حکمرانی گشوده می‌شود. شناسایی این شش محور، امکان اولویت‌بندی اقدامات، تمرکز منابع و طراحی سیاست‌های متناسب با شرایط بومی استان تهران را فراهم می‌کند و از پراکندگی یا موازی‌کاری در مداخلات می‌کاهد. در مجموع، این چارچوب، نقشه راهی تحلیلی و عملی مدل تحلیلی و عملیاتی برای سیاست‌گذاران و کنشگران محیط‌زیست است تا هم‌زمان ابعاد نهادی، اجتماعی، حقوقی و دانشی تحول را در نظر گیرند.

یافته‌های این مطالعه در خصوص اهمیت «بازتعریف مفاهیم و تحول گفتمانی» با بسیاری از پژوهش‌های بین‌المللی همسو است که بر نقش گفتمان در تغییر پارادایم‌های سیاسی تأکید دارند. تحلیل یافته‌ها نشان می‌دهد که اهمیت «بازتعریف مفاهیم و تحول گفتمانی» در حکمرانی محیط‌زیست استان تهران، با شواهد بین‌المللی همسو است، به‌ویژه مطالعاتی که بر

نقش گفتمان در تغییر پارادایم‌های سیاستی تأکید دارند (بیرمن و پاتبرگ^{۶۷}، ۲۰۰۸؛ بلیس^{۶۸} و همکاران، ۲۰۱۸).

مطالعات پیشین در ایران نیز به‌طور محدود به ضرورت تغییر زبان و گفتمان سیاستی اشاره کرده بودند (آستانه و همکاران، ۱۳۹۸؛ سلیمانی روزبهانی و همکاران، ۱۴۰۲؛ سلیمانی روزبهانی و همکاران، ۱۴۰۲؛ طالبی و ملکی، ۱۴۰۲؛ طالبی صومعه سرایی و همکاران، ۱۴۰۳)، اما این تحقیق نشان داد که بازتعریف گفتمانی در سطحی عمیق‌تر، بنیان‌های معرفتی حکمرانی محلی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. همچنین، گفتمان‌های جدید می‌توانند به ابزار عملی در تنظیم سیاست‌ها و قوانین تبدیل شوند و از این منظر، ابعاد هنجاری و ساختاری را به‌طور توأمان دربرگیرند. نمونه‌های مصاحبه‌های پژوهش حاضر مکرراً نشان می‌دهند که فعالان محیط‌زیست استان تهران تغییر گفتمان را نه صرفاً یک الزام نظری، بلکه یک مسیر عملی برای تسهیل هماهنگی میان‌بخشی و ارتقای یادگیری اجتماعی می‌دانند.

شبکه‌سازی افقی و بین‌بخشی در پژوهش حاضر، هم‌راستای نظریه حکمرانی پلی‌ستریک و تجربه‌های جهانی در حوزه مدیریت منابع مشترک است (آدگر^{۶۹} و همکاران، ۲۰۰۵؛ آلیجیکا و تارکو^{۷۰}، ۲۰۱۲؛ کارلیسله و گارابی^{۷۱}، ۲۰۱۹). مطالعات عدیده‌ای نشان داده‌اند که پیوندهای افقی میان سازمان‌های دولتی، غیردولتی و محلی، کارایی و مشروعیت حکمرانی را افزایش می‌دهد (حسن^{۷۲} و همکاران، ۲۰۱۸). نتایج این تحقیق با مطالعات هم‌تا در کشورهای پیشروی اروپایی (کوچسکامپر^{۷۳} و همکاران، ۲۰۱۶)، چین (وو^{۷۴} و همکاران، ۲۰۱۷)، ترکیه (ییلدریم و آینا^{۷۵}، ۲۰۱۸)، کشورهای حوزه دریای بالتیک (کاپاکیاسکایت^{۷۶}، ۲۰۱۱) و کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (لی^{۷۷} و همکاران، ۲۰۲۱) سازگار است و نشان می‌دهد که شبکه‌سازی، ظرفیت‌های دانشی و سرمایه اجتماعی را به‌طور هم‌زمان فعال می‌کند.

درعین‌حال، یافته‌های این مطالعه تأکید ویژه‌ای بر بومی‌سازی شبکه‌ها در استان تهران دارند. برخلاف محیط‌های نهادی باثبات در غرب، در استان تهران شبکه‌ها باید خلأها و مقاومت‌های ساختاری را جبران کنند. این نکته نشان می‌دهد که

^{۶۷} Biermann & Pattberg

^{۶۸} Blythe

^{۶۹} Adger

^{۷۰} Aligica & Tarko

^{۷۱} Carlisle & Gruby

^{۷۲} Hasan

^{۷۳} Kochskämper

^{۷۴} Wu

^{۷۵} Yıldırım & Ayna

^{۷۶} Kapaciauskaite

^{۷۷} Li

شبکه‌سازی در بافت‌های در حال گذار، نه تنها ابزار هماهنگی، بلکه راهبردی برای خنثی‌سازی ناکارآمدی‌های نهادی است. (نمونه‌های مصاحبه‌ها نشان می‌دهند که کنشگران محیط‌زیست استان تهران بر ایجاد پیوندهای بین‌بخشی برای ارتقای یادگیری اجتماعی و افزایش شفافیت تأکید دارند.) به علاوه مصاحبه‌ها نشان داد کنشگران محیط‌زیست استان تهران شبکه‌سازی را به عنوان ابزاری عملی برای تقویت هماهنگی میان‌بخشی و ارتقای یادگیری اجتماعی به کار می‌گیرند.

در زمینه استفاده خلاقانه از خلأها و تناقضات قانونی، یافته‌های تحقیق حاضر مکمل و در برخی موارد متفاوت از ادبیات موجود است. پژوهش‌های کلاسیک در حقوق محیط‌زیست اغلب بر ضرورت اصلاح قوانین تأکید کرده‌اند (جندروسکا^{۷۸}، ۲۰۱۷؛ یو و موروتومی^{۷۹}، ۲۰۲۲) اما شواهد این مطالعه نشان داد که حتی پیش از اصلاح رسمی، ظرفیت بهره‌برداری خلاقانه از شکاف‌ها و ابهام‌های قانونی وجود دارد. مشابه این رویکرد در مطالعاتی در نیوزلند نیز مشاهده شده است که در آنها کنشگران محلی با تفسیر نوآورانه قوانین، از پروژه‌های مخرب جلوگیری کرده‌اند یا دست کم چنین تلاشی را در دستورکار دارند (ویلیس^{۸۰}، ۲۰۱۰). با این حال، یافته‌ها صراحتاً نشان می‌دهند در استان تهران، این فرآیند با پیچیدگی بیشتری همراه است، زیرا تعدد نهادهای متولی و تعارض مقررات، مانع انسجام در نتایج می‌شود. بنابراین، خلاقیت حقوقی اگرچه فرصتی است، اما نیازمند پشتیبانی نهادی و ظرفیت‌سازی حقوقی پایدار است.

فرآیند اعمال فشار اجتماعی و رسانه‌ای سازمان‌یافته به روشنی با شواهد موجود درباره قدرت بسیج اجتماعی در تحولات محیط‌زیستی همخوان است (گودرزی و اشراقی، ۱۳۹۴؛ عبدالملکی و ساروخانی، ۱۳۹۵؛ شریفی و همکاران، ۱۳۹۷؛ جواهری و همکاران، ۱۳۹۹؛ غلامی و همکاران، ۱۴۰۰). در برخی منابع پایه، از جمله کتاب راهنمای «محیط زیست و ارتباطات»^{۸۱} ویرایش شده توسط هانسن و کاکس^{۸۲} (۲۰۲۳) و کتاب «تحقیقات، سیاست‌ها و رویه‌های حفاظت»^{۸۳} ویرایش شده توسط لستر و فکسول نورتون^{۸۴} (۲۰۲۰)، نشان داده شده که رسانه‌ها و شبکه‌های مدنی می‌توانند با تولید روایت‌های تأثیرگذار، حمایت افکار عمومی و پاسخگویی نهادی را افزایش دهند.

نتایج این پژوهش نشان داد که در استان تهران، رسانه‌های سنتی و دیجیتال، همراه با جنبش‌های محلی، توانسته‌اند فشار معناداری بر سیاست‌گذاران و مجریان وارد کنند. با این حال، برخلاف برخی زمینه‌ها که رسانه به تنهایی عامل تغییر بوده است، در بافت محلی استان تهران کارایی فشار اجتماعی هنگامی به اوج می‌رسد که با دیگر فرآیندها، مانند بازتعریف گفتمانی

^{۷۸} Jendroška

^{۷۹} Yu & Morotomi

^{۸۰} Willis

^{۸۱} The Routledge Handbook of Environment and Communication

^{۸۲} Hansen & Cox

^{۸۳} Conservation research, policy and practice

^{۸۴} Lester & Foxwell-Norton

و شبکه‌سازی نهادی، پیوند بخورد. این هم‌افزایی سبب می‌شود که کنشگری مدنی از سطح مقطعی فراتر رفته و به موتور مداوم تغییر تبدیل شود.

دو فرآیند یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی و ائتلاف‌سازی راهبردی با مبانی نظری یادگیری سازمانی و تغییر نهادی هم‌خوانی دارد (مقیمی بنهنگی و همکاران، ۱۳۹۶). پژوهش‌های پیشین (قربانی‌زاده، ۱۳۹۷؛ ردایی و همکاران، ۱۴۰۱) تأکید کرده‌اند که تغییر پایدار در حکمرانی مستلزم ایجاد چرخه‌های بازخورد، یادگیری میان‌بخشی و شکل‌گیری ائتلاف‌های چندسطحی است.

نتایج این تحقیق نشان داد که یادگیری اجتماعی در کنار بازاندیشی نهادی، توانسته است ظرفیت نوآوری و تطبیق‌پذیری را تقویت کند و ائتلاف‌های راهبردی، زمینه هم‌افزایی میان دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی را فراهم آورده است. بااین‌حال، برخلاف برخی مطالعات که بر نقش دولت به‌عنوان محور اصلی ائتلاف تأکید دارند، یافته‌های حاضر بیانگر ضرورت توزیع رهبری و قدرت میان کنشگران متکثر در استان تهران است. این ویژگی، به‌ویژه در بافتی مانند استان تهران، امکان می‌دهد که حتی در شرایط ناپایداری سیاسی، مسیرهای تغییر پایدار باز بماند.

۶. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

شناسایی شش فرآیند کلیدی مولد تحول در چارچوب حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست در استان تهران و مدل مفهومی ارائه شده در این مطالعه (شکل‌های ۱ و ۲)، نشان داد که تغییر پایدار در سیاست‌ها و نهادهای محیط‌زیستی تنها از رهگذر مداخله در لایه‌های گفتمانی، نهادی، اجتماعی و حقوقی ممکن است.

بازتعریف مفاهیم و تحول گفتمانی، شبکه‌سازی افقی و بین‌بخشی، استفاده خلاقانه از خلأها و تناقضات قانونی، اعمال فشار اجتماعی و رسانه‌ای سازمان‌یافته، یادگیری اجتماعی و بازاندیشی نهادی و ائتلاف‌سازی راهبردی، نه به‌صورت جداگانه، بلکه در تعامل مستمر با یکدیگر، ظرفیت‌های نوآوری، تاب‌آوری و سازگاری را در حکمرانی محیط‌زیست استان تهران فعال می‌سازند. این چارچوب، درک تازه‌ای از حکمرانی ارائه می‌دهد که در آن تغییر، محصول هم‌افزایی میان نهادها، دانش‌ها و کنشگران متنوع است.

بدین ترتیب، نتایج مطالعه علاوه بر غنای نظری در حوزه حکمرانی تحول‌آفرین، می‌تواند به‌عنوان یک مدل عملیاتی و نقشه راه بومی برای سیاست‌گذاران، مدیران و فعالان محیط‌زیست در استان تهران و سایر جوامع با شرایط نهادی مشابه مورد استفاده قرار گیرد. در این راستا، پیشنهاداتی به شرح زیر ارائه می‌شود:

❖ **طراحی سیاست‌های گفتمان‌محور:** لازم است نهادهای سیاست‌گذار، بازتعریف مفاهیم کلیدی مانند «توسعه پایدار»،

«تاب‌آوری بوم‌شناختی» و «مسئولیت اجتماعی محیط‌زیستی» را در دستور کار قرار دهند و این مفاهیم را به زبان ساده و کاربردی برای عموم و دستگاه‌های اجرایی ترجمه، تفسیر و ترویج کنند. به‌طور کلی، فهم و پذیرش این مفاهیم در میان کنشگران محلی، پیش‌نیاز موفقیت سایر فرآیندهاست.

❖ **تقویت شبکه‌های بین‌بخشی:** ایجاد و تقویت شبکه‌های همکاری میان سازمان‌های دولتی، نهادهای مدنی،

دانشگاه‌ها، بخش خصوصی و جوامع محلی می‌تواند زمینه تبادل تجربه و هم‌افزایی منابع را فراهم کند. این شبکه‌ها باید بر پایه اعتماد متقابل و شفافیت عمل کنند و به‌طور کلی با توجه به محدودیت‌ها و خلأهای نهادی استان تهران طراحی شوند.

- ❖ **اصلاح و هوشمندسازی چارچوب‌های قانونی:** بازنگری در قوانین پراکنده و متعارض و ایجاد ظرفیت‌های حقوقی برای نوآوری در سیاست‌گذاری محیط‌زیستی، پیش‌شرط پشتیبانی از خلاقیت کنشگران است. تدوین دستورالعمل‌های تفسیری روشن می‌تواند از بروز سوءبرداشت یا استفاده ابزاری جلوگیری کند و به ویژه در بافت نهادی استان تهران، ظرفیت خلاقیت حقوقی محلی را تقویت نماید.
 - ❖ **توانمندسازی رسانه‌ها و جامعه مدنی:** توسعه مهارت‌های تحلیل داده، روایت‌پردازی و پایش محیط‌زیستی برای رسانه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد، به ارتقای کیفیت فشار اجتماعی و پاسخگویی نهادی کمک می‌کند و نهایتاً هم‌افزایی رسانه‌ای با شبکه‌سازی و بازتعریف گفتگمانی، کارایی فشار اجتماعی را به حداکثر می‌رساند.
 - ❖ **نهادینه‌سازی یادگیری و بازاریابی:** دستگاه‌های مسئول باید چرخه‌های منظم بازخورد و ارزیابی سیاست‌ها را ایجاد کرده و از آزمون‌های میدانی، پروژه‌های آزمایشی و ارزیابی‌های مشارکتی برای یادگیری مستمر بهره‌گیرند. این فرآیند باید هم‌زمان با ائتلاف‌سازی و شبکه‌سازی انجام شود تا ظرفیت نوآوری و تطبیق‌پذیری نهادی افزایش یابد.
 - ❖ **ایجاد ائتلاف‌های چندسطحی و انعطاف‌پذیر:** توصیه می‌شود سازوکارهایی برای هم‌افزایی میان دولت، جامعه مدنی، بخش خصوصی و نهادهای علمی طراحی شود تا رهبری و مسئولیت در حکمرانی محیط‌زیستی به شکل متوازن توزیع گردد و تاب‌آوری در برابر تغییرات سیاسی و اقتصادی افزایش یابد.
- اجرای این پیشنهادها، می‌تواند مسیر گذار به حکمرانی تحول‌آفرین محیط‌زیست در استان تهران را هموار سازد و امکان هم‌زمان‌سازی حفاظت محیط‌زیستی با توسعه پایدار را فراهم آورد.

کتابنامه

۱. آستانه، م؛ تقی پور، ف؛ و دوازده امامی، ح. (۱۳۹۸). تدوین الگو به منظور ظرفیت‌سازی اجتماعی و جامعه‌پذیری بحران آب. پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی، دوره ۸، شماره ۲، ۱۳۸-۱۰۷.
<https://doi.org/10.22108/srsp.2020.121105.1492>
۲. بشیری، س؛ بیات، ب؛ جمشیدی، ش؛ و صالح زاده، ر. (۱۴۰۰). تبیین ابعاد و مولفه‌های تاب‌آوری در مدیریت بحران آب (مورد مطالعه: شهر تهران). مطالعات بین‌رشته‌ای دانش راهبردی، دوره ۱۱، شماره ۴۴، ۹۶-۶۱.
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.24234621.1400.11.44.3.2>
۳. جواهری، ف؛ مداحی، ج؛ و سیار خلیج، ح. (۱۳۹۹). رسانه و سواد محیط‌زیستی بر اساس نمونه‌ای منتخب از ساکنان شهر تهران. مطالعات فرهنگی و ارتباطات، دوره ۱۶، شماره ۵۸، ۵۵-۳۴.
<https://doi.org/10.22034/jcsc.2020.104071.1857>
۴. جیرودی، م؛ سرور، ر؛ نوابخش، م. (۱۴۰۱). تحلیل عملکرد محیط‌زیستی کلانشهر تهران براساس شاخص‌های رویکرد شهر سبز (مطالعه موردی: مناطق مرکزی و جنوبی). مطالعات برنامه‌ریزی سکونتگاه‌های انسانی. دوره ۱۷، شماره ۴، ۹۶۰-۹۴۷.
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.25385968.1401.17.4.7.3>
۵. خندان، م؛ و سبحانی، ن. (۱۴۰۰). تحلیلی بر وضعیت حریم و چالش‌های آن در نواحی پیراشهری تهران. توسعه فضاهای پیراشهری، دوره ۳، شماره ۱، ۹۷-۱۱۲.
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.26764164.1400.3.1.6.0>
۶. ردایی، م؛ صالحی، ا؛ فریادی، ش؛ مثنوی، م. ر؛ و زبردست، ل. (۱۴۰۱). مدل مفهومی بسط عقلانیت بوم‌شناختی از طریق یادگیری اجتماعی در برنامه‌ریزی شهرهای تاب‌آور. فصلنامه علمی آموزش محیط زیست و توسعه پایدار، دوره ۱۱، شماره ۱، ۷۷-۵۹.
<https://doi.org/10.30473/ee.2022.53783.2230>
۷. سلیمانی روزبهنی، م؛ دانه کار، ا؛ و باقری، ع. (۱۴۰۲). بررسی جایگاه محیط‌زیست در ابزارهای حکمرانی ایران. فصلنامه علمی راهبرد، دوره ۳۲، شماره ۲، ۲۷۲-۲۴۱.
<https://doi.org/10.22034/rahbord.2023.423943.1614>

۸. شریفی، ز؛ مظفری، ا؛ دلاور، ع؛ و فرهنگی، ع. ا. (۱۳۹۷). تبیین مؤلفه‌های روزنامه‌نگاری محیط زیست و ارائه مدل مطلوب برای مطبوعات ایران (از نگاه استادان ارتباطات و محیط زیست، خبرنگاران و فعالان محیط‌زیست. *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، دوره ۱۴، شماره ۵۰، ۱۱۱-۱۳۹. https://www.jcsc.ir/article_31491.html
۹. شعبانی، م؛ علوی، س. ع؛ مشکینی، ا؛ و سلمان ماهینی، ع. (۱۳۹۸). ارزیابی و سنجش فضایی محیط‌زیست شهری با رویکرد شهر سبز (مطالعه موردی: کلان‌شهر تهران). *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، دوره ۵۱، شماره ۱، ۱۱۱-۱۲۷. <https://doi.org/10.22059/jhgr.2017.61799>
۱۰. طالبی صومعه سرایی، م؛ ملکی، ا؛ و عسکریان چایجان، م. (۱۴۰۳). ارزیابی و آسیب‌شناسی گفتمان‌های مسلط بر حکمرانی آب کشور در پنج دهه اخیر (از منظر سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری). *جامعه و محیط‌زیست*، دوره ۱، شماره ۲، ۱۹-۴۸. <https://doi.org/10.22080/jsn.2024.5018>
۱۱. طالبی، م؛ و ملکی، ا. (۱۴۰۲). ارزیابی سیاست‌گذاری محیط‌زیستی در ایران با رویکرد تحلیل گفتمان (دولت سوم تا دولت دوازدهم). *نظم اجتماعی و توسعه*، دوره ۱، شماره ۱، ۶۵-۸۸. <https://doi.org/10.22080/sod.2023.25768.1012>
۱۲. عبدالملکی، ج؛ و ساروخانی، ب. (۱۳۹۵). بررسی جامعه‌شناختی نقش رسانه‌های جمعی در جامعه‌پذیری محیط‌زیستی نوجوانان شهر تهران (مطالعه موردی سیمای جمهوری اسلامی ایران). *پژوهش‌های ارتباطی*، دوره ۲۳، شماره ۸۵، ۹-۲۴. <https://doi.org/10.22082/cr.2016.20085>
۱۳. غلامی، ع. ا؛ عباسی اسفجیر، ع. ا؛ و حیدرآبادی، ا. (۱۴۰۰). تأثیر رسانه و جامعه‌پذیری بر رفتارهای محیط‌زیستی شهری، مطالعه موردی: شهرهای ساری و جویبار. *فصلنامه علمی پژوهش‌های بوم‌شناسی شهری*، دوره ۱۲، شماره ۴ (پیاپی ۲۵)، ۵۹-۷۸. <https://doi.org/10.30473/grup.2022.8709>
۱۴. قربانی‌زاده، و. ا. (۱۳۹۷). *یادگیری سازمانی و سازمان یادگیرنده*، انتشارات بازتاب: چاپ پنجم. ۲۷۴.
۱۵. گودرزی، م؛ و اشراقی، ی. (۱۳۹۴). ارتباطات محیط‌زیستی و آسیب‌شناسی نقش محیط‌زیستی رسانه‌های ایرانی. *پژوهش‌های ارتباطی*، دوره ۲۲، شماره ۸۴، ۹-۳۱. <https://doi.org/10.22082/cr.2016.18798>
۱۶. مشهدی، ع. (۱۳۹۲). *حق بر محیط‌زیست سالم؛ الگوی ایرانی-فرانسوی*. نشر میزان. ۳۵۲.
۱۷. مشهدی، ع؛ و کشاورز، ا. (۱۳۹۲). تأملی بر مبانی فلسفی حق بر محیط‌زیست سالم. *پژوهش‌نامه حقوق اسلامی*، دوره ۱۳، شماره ۲، ۴۷-۷۰. <https://doi.org/10.30497/law.2013.1460>
۱۸. مقیمی بنهنگی، س؛ باقری، ع؛ و ابوالحسنی، ل. (۱۳۹۶). ارزیابی ظرفیت یادگیری اجتماعی سیستم نهادی از منظر حلقه‌های یادگیری در سطح آب‌بران، مطالعه موردی: محدوده مطالعاتی رفسنجان. *تحقیقات منابع آب ایران*، دوره ۱۳، شماره ۳، ۱۷-۳۲. https://www.iwrr.ir/article_41710.html
19. Abu Afifa, M., Nguyen, N. M., Vo, D. T. T., Van Bui, D., & Van, H. V. (2025). Environmental, social and governance practices: A new perspective from Asian developing countries. *Corporate Social Responsibility and Environmental Management*, 32(1), 1079-1095. <https://doi.org/10.1002/csr.3006>
20. Aligica, P. D., & Tarko, V. (2012). Polycentricity: from Polanyi to Ostrom, and beyond. *Governance*, 25(2), 237-262. <https://doi.org/10.1111/j.1468-0491.2011.01550.x>
21. Awewomom, J., Dzeble, F., Takyi, Y. D., Ashie, W. B., Ettey, E. N. Y. O., Afua, P. E., ... & Akoto, O. (2024). Addressing global environmental pollution using environmental control techniques: a focus on environmental policy and preventive environmental management. *Discover Environment*, 2(1), 8. <https://doi.org/10.1007/s44274-024-00033-5>
22. Bandura, A., & Walters, R. H. (1977). *Social learning theory* (Vol. 1, pp. 141-154). Englewood Cliffs, NJ: Prentice hall.
23. Bark, R. H., Martin-Ortega, J., & Waylen, K. A. (2021). Stakeholders' views on natural flood management: Implications for the nature-based solutions paradigm shift?. *Environmental Science & Policy*, 115, 91-98. <https://doi.org/10.1016/j.envsci.2020.10.018>

24. Biermann, F. (2022). The future of 'environmental' policy in the Anthropocene: Time for a paradigm shift. In *Trajectories in environmental politics* (pp. 58-77). Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781003213321>
25. Biermann, F., & Pattberg, P. (2008). Global environmental governance: Taking stock, moving forward. *Annual Review of Environment and Resources*, 33(1), 277-294. <https://doi.org/10.1146/annurev.enviro.33.050707.085733>
26. Blythe, J., Silver, J., Evans, L., Armitage, D., Bennett, N. J., Moore, M. L., ... & Brown, K. (2018). The dark side of transformation: latent risks in contemporary sustainability discourse. *Antipode*, 50(5), 1206-1223. <https://doi.org/10.1111/anti.12405>
27. Bullard, R. D. (2018). *Dumping in Dixie: Race, class, and environmental quality*. Routledge. <https://doi.org/10.4324/9780429495274>
28. Carlisle, K., & Gruby, R. L. (2019). Polycentric systems of governance: A theoretical model for the commons. *Policy studies journal*, 47(4), 927-952. <https://doi.org/10.1111/psj.12212>
29. Chaffin, B. C., Garmestani, A. S., Gunderson, L. H., Benson, M. H., Angeler, D. G., Arnold, C. A., ... & Allen, C. R. (2016). Transformative environmental governance. *Annual Review of Environment and Resources*, 41(1), 399-423. <https://doi.org/10.1146/annurev-enviro-110615-085817>
30. Chaffin, B. C., Gosnell, H., & Cosens, B. A. (2014). A decade of adaptive governance scholarship: synthesis and future directions. *Ecology and society*, 19(3). <https://www.jstor.org/stable/26269646>
31. Chu, Z., Bian, C., & Yang, J. (2022). How can public participation improve environmental governance in China? A policy simulation approach with multi-player evolutionary game. *Environmental Impact Assessment Review*, 95, 106782. <https://doi.org/10.1016/j.eiar.2022.106782>
32. Debrah, J. K., Vidal, D. G., & Dinis, M. A. P. (2021). Innovative use of plastic for a clean and sustainable environmental management: Learning cases from Ghana, Africa. *Urban Science*, 5(1), 12. <https://doi.org/10.3390/urbansci5010012>
33. El Kezazy, H., Hilmi, Y., Ezzahra, E. F., & Hocine, I. Z. H. (2024). Conceptual Model of The Role of Territorial Management Controller and Good Governance. *Revista de Gestão Social e Ambiental*, 18(7), 1-19. <https://doi.org/10.24857/rgsa.v18n7-068>
34. Fazey, I., Moug, P., Allen, S., Beckmann, K., Blackwood, D., Bonaventura, M., ... & Wolstenholme, R. (2018). Transformation in a changing climate: a research agenda. *Climate and Development*, 10(3), 197-217. <https://doi.org/10.1080/17565529.2017.1301864>
35. Folke, C., Carpenter, S. R., Walker, B., Scheffer, M., Chapin, T., & Rockström, J. (2010). Resilience thinking: integrating resilience, adaptability and transformability. *Ecology and society*, 15(4). <https://www.jstor.org/stable/26268226>
36. Folke, C., Hahn, T., Olsson, P., & Norberg, J. (2005). Adaptive governance of social-ecological systems. *Annu. Rev. Environ. Resour.*, 30(1), 441-473. <https://doi.org/10.1146/annurev.energy.30.050504.144511>
37. Forrester, J. (2017). Foucault, power-knowledge and the individual. *Psychoanalysis and History*, 19(2), 215-232. <https://doi.org/10.3366/pah.2017.0215>
38. Gaber, J. (2020). *Qualitative analysis for planning & policy: Beyond the numbers*. Routledge.
39. Geels, F. W., & Schot, J. (2007). Typology of sociotechnical transition pathways. *Research policy*, 36(3), 399-417. <https://doi.org/10.1016/j.respol.2007.01.003>
40. Hansen, A. & Cox, R. (2023). *The Routledge Handbook of Environment and Communication*. Routledge. <https://www.routledge.com/The-Routledge-Handbook-of-Environment-and-Communication/Hansen->

[Cox/p/book/9780367634445?srsId=AfmBOopCCbeRPbJSQ2vmd-jd59mpsIRE03ViSdEK8ATtQ845bI3rWO0R](https://doi.org/10.1016/j.eiar.2018.05.001)

41. Hasan, M. A., Nahiduzzaman, K. M., & Aldosary, A. S. (2018). Public participation in EIA: A comparative study of the projects run by government and non-governmental organizations. *Environmental Impact Assessment Review*, 72, 12-24. <https://doi.org/10.1016/j.eiar.2018.05.001>
42. Holling, C. S. (1973). *Resilience and stability of ecological systems*. Foundations of Socio-Environmental Research Legacy Readings with Commentaries, Cambridge University Press 460 – 482. <https://doi.org/10.1017/9781009177856.038>
43. <https://doi.org/10.4324/9780429290190>
44. Jendrośka, J. (2017). Environmental law in Poland, 1989–1996: An assessment of past reforms and future prospects. In *Environmental Protection in Transition* (pp. 81-115). Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781315256269>
45. Kanazawa, M. (2023). *Research methods for environmental studies: A social science approach*. Routledge.
46. Kapaciauskaite, I. (2011). Environmental governance in the Baltic Sea Region and the role of non-governmental actors. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 14, 90-100. <https://doi.org/10.1016/j.sbspro.2011.03.027>
47. Karriem, A. (2009). The rise and transformation of the Brazilian landless movement into a counter-hegemonic political actor: A Gramscian analysis. *Geoforum*, 40(3), 316-325. <https://doi.org/10.1016/j.geoforum.2008.10.005>
48. Kashwan, P. (2017). *Democracy in the woods: Environmental conservation and social justice in India, Tanzania, and Mexico*. Oxford University Press.
49. Kochskämper, E., Challies, E., Newig, J., & Jager, N. W. (2016). Participation for effective environmental governance? Evidence from Water Framework Directive implementation in Germany, Spain and the United Kingdom. *Journal of environmental management*, 181, 737-748. <https://doi.org/10.1016/j.jenvman.2016.08.007>
50. Lester, L., & Foxwell-Norton, K. (2020). Citizens and science: Media, communication and conservation. *Conservation research, policy and practice*, Cambridge University Press. 265. <https://doi.org/10.1017/9781108638210>
51. Li, G., He, Q., Wang, D., & Liu, B. (2021). Environmental non-governmental organizations and air-pollution governance: Empirical evidence from OECD countries. *PloS one*, 16(8), e0255166. <https://doi.org/10.1371/journal.pone.0255166>
52. Markoff, J. (2016). *Social movements and world-system transformation*. J. Smith, M. E. Goodhart, & P. Manning (Eds.). London: Routledge. <https://www.lccn.loc.gov/2016016760>
53. Nightingale, A. J., Eriksen, S., Taylor, M., Forsyth, T., Pelling, M., Newsham, A., ... & Whitfield, S. (2020). Beyond technical fixes: Climate solutions and the great derangement. *Climate and development*, 12(4), 343-352. <https://doi.org/10.1080/17565529.2019.1624495>
54. North, D. C. (1990). *Institutions, institutional change and economic performance*. Cambridge university press.
55. O'Brien, K. (2012). Global environmental change II: From adaptation to deliberate transformation. *Progress in human geography*, 36(5), 667-676. <https://doi.org/10.1177/0309132511425767>
56. Ogunkan, D. V. (2022). Achieving sustainable environmental governance in Nigeria: A review for policy consideration. *Urban Governance*, 2(1), 212-220. <https://doi.org/10.1016/j.ugj.2022.04.004>

57. Ojha, H. (2013). Counteracting hegemonic powers in the policy process: critical action research on Nepal's forest governance. *Critical Policy Studies*, 7(3), 242-262. <https://doi.org/10.1080/19460171.2013.823879>
58. Ojha, H., Nightingale, A. J., Gonda, N., Muok, B. O., Eriksen, S., Khatri, D., & Paudel, D. (2022). Transforming environmental governance: critical action intellectuals and their praxis in the field. *Sustainability Science*, 17(2), 621-635. <https://doi.org/10.1007/s11625-022-01108-z>
59. Olawade, D. B., Fapohunda, O., Wada, O. Z., Usman, S. O., Ige, A. O., Ajisafe, O., & Oladapo, B. I. (2024). Smart waste management: A paradigm shift enabled by artificial intelligence. *Waste Management Bulletin*, 2(2), 244-263. <https://doi.org/10.1016/j.wmb.2024.05.001>
60. Otto, I. M., Wiedermann, M., Cremades, R., Donges, J. F., Auer, C., & Lucht, W. (2020). Human agency in the Anthropocene. *Ecological economics*, 167, 106463. <https://doi.org/10.1016/j.ecolecon.2019.106463>
61. Pahl-Wostl, C. (2009). A conceptual framework for analysing adaptive capacity and multi-level learning processes in resource governance regimes. *Global environmental change*, 19(3), 354-365. <https://doi.org/10.1016/j.gloenvcha.2009.06.001>
62. Rahman, F. N., Sen, K. K., Karmaker, S. C., & Saha, B. B. (2025). Good governance and energy justice: Pathways to human development. *Utilities Policy*, 94, 101897. <https://doi.org/10.1016/j.jup.2025.101897>
63. Rhodes, R. A. W. (1996). The new governance: governing without government. *Political studies*, 44(4), 652-667. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9248.1996.tb01747.x>
64. Safdar, S., Khan, A., & Andlib, Z. (2022). Impact of good governance and natural resource rent on economic and environmental sustainability: an empirical analysis for South Asian economies. *Environmental Science and Pollution Research*, 29(55), 82948-82965. <https://doi.org/10.1007/s11356-022-21401-9>
65. Scoones, I., Stirling, A., Abrol, D., Atela, J., Charli-Joseph, L., Eakin, H., ... & Yang, L. (2020). Transformations to sustainability: combining structural, systemic and enabling approaches. *Current Opinion in Environmental Sustainability*, 42, 65-75. <https://doi.org/10.1016/j.cosust.2019.12.004>
66. Silva, E. A., Healey, P., Harris, N., & Van den Broeck, P. (Eds.). (2015). *The Routledge handbook of planning research methods* (pp. 251-254). London: Routledge.
67. Straßheim, H. (2015). 17 Politics and policy expertise: towards a political epistemology. *Handbook of critical policy studies*, 319. <https://doi.org/10.4337/9781783472352>
68. Stuart, D., Gunderson, R., & Petersen, B. (2020). The climate crisis as a catalyst for emancipatory transformation: An examination of the possible. *International Sociology*, 35(4), 433-456. <https://doi.org/10.1177/0268580920915067>
69. Vu, B. T., Obaitor, O. S., Grobusch, L. C., Sett, D., Hagenlocher, M., Schinkel, U., ... & Garschagen, M. (2025). Enablers and barriers to implementing effective disaster risk management according to good governance principles: Lessons from Central Vietnam. *International Journal of Disaster Risk Reduction*, 120, 105344. <https://doi.org/10.1016/j.ijdr.2025.105344>
70. Walters, C. J. (1986). *Adaptive management of renewable resources*. Macmillan Publishers Ltd. <https://pure.iiasa.ac.at/2752>
71. Willis, E. (2010). The interpretation of environmental legislation in New Zealand. *New Zealand Journal of Environmental Law*, 14, 135-160. <https://search.informit.org/doi/abs/10.3316/informit.865316166379167>
72. Wu, J., Chang, I. S., Yilihamu, Q., & Zhou, Y. (2017). Study on the practice of public participation in environmental impact assessment by environmental non-governmental

organizations in China. *Renewable and Sustainable Energy Reviews*, 74, 186-200. <https://doi.org/10.1016/j.rser.2017.01.178>

73. Yıldırım, K., & Ayna, Y. E. (2018). The role of non-governmental organizations in environmental governance in Turkey. *Adam Academy Journal of Social Sciences*, 8(2), 409-431. <https://doi.org/10.31679/adamakademi.427082>
74. Yu, C., & Morotomi, T. (2022). The effect of the revision and implementation for environmental protection law on ambient air quality in China. *Journal of Environmental Management*, 306, 114437. <https://doi.org/10.1016/j.jenvman.2022.114437>